

«آموزه‌های تعلیمی طب القلوب و کیمیای سعادت بر اساس رویکرد بینامتنیت»

دکتر غلام‌رضا هاتفی مجومرد^۱؛ دکتر منصور دهقان منشادی^۲؛ دکتر عبدالله مرادی^۳

چکیده

تحلیل با رویکرد «بینامتنیت» ارتباط یک متن با سایر متون را بررسی می‌کند. هدف اصلی این پژوهش، مقایسه‌ی تعالیم اخلاقی کیمیای سعادت و طب القلوب است. اخلاق، بخش مهمی از ادب تعلیمی را در ادبیات فارسی به خود اختصاص داده است. به‌گونه‌ای که در زبان فارسی آثاری هم‌چون کیمیای سعادت و طب القلوب، با موضوع ادب تعلیمی و سرشار از آموزه‌های اخلاقی به وجود آمده‌اند. در بررسی پاره‌ای از فضایل و رذایل اخلاقی این دو کتاب، درمی‌یابیم تعالیم اخلاقی در این دو اثر به‌خوبی نمایان و چشمگیر است. غزالی و نقش‌بندی در آثار خود به‌صراحت پیام‌های اخلاقی خود را به نوع بشر عرضه می‌کنند. انسان عصر حاضر، به عامل کنترل‌کننده و بازدارنده از سقوط در منجلاب فساد، بیشتر از روزگاران گذشته نیازمند است. در نتیجه نیاز جهان معاصر به اخلاقیات، برای برون‌رفت از فسادهای اخلاقی موجود، حیاتی است. بر این اساس با شناخت فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی از نگاه این دو نویسنده، می‌توان به جهان‌بینی آن‌ها پی برد و با تعمق در اندیشه‌هایشان، در راه معرفت اخلاقیات و نیز معرفی پیام‌های اخلاقی آن‌ها در راستای اعمال آن‌ها در زندگی فردی و اجتماعی برای نجات نوع بشر از تباهی و فسادهای دنیای کنونی، گام برداشت، نگارنده با رهیافتی توصیفی - تحلیلی با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای موضوع حاضر را در قالب مقاله‌ای علمی - پژوهشی بررسی و تحلیل کرده است.

کلیدواژه‌ها: آموزه‌های تعلیمی، بینامتنیت، کیمیای سعادت، طب القلوب، غزالی، نقش‌بندی.

^۱ مدرس زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان یزد، یزد، ایران. hatefi25@yahoo.com

^۲ استادیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه فرهنگیان یزد، یزد، ایران. mansoor.d.8@gmail.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مسجدسلیمان، دانشگاه آزاد اسلامی، مسجدسلیمان، ایران. behdad53@gmail.com

ادبیات فارسی به گونه‌های رنگارنگ ادبیات تعلیمی، مزین است. فرهنگ عوام و باورهای اجتماعی و فرهنگی، فصل جدایی‌ناپذیر زندگی بشرند و از ابتدای خلقت همواره با انسان همراه و هم گام بوده‌اند. شناخت این فرهنگ می‌تواند یاریگر انسان در زندگی و تعاملات اجتماعی باشد. «از خلال قصه‌ها و حکایات، اسطوره‌ها، تمثیلات، آداب، ترانه‌ها و لطیفه‌های یک قوم و قبیله می‌توان خلق و خوی، سرشت و سرگذشت آن‌ها را شناخت و سوانح و حوادثی را که بر آن‌ها گذشته، مطالعه کرد.» (انجوی، ۱۳۵۲: ۱۲). دین مبین اسلام به شکل‌های گوناگون، بر ادبیات تعلیمی اثرگذار بوده است. علاوه بر برجسته بودن جنبه‌های اخلاقی قرآن و حدیث، گاهی آثار زهد و تصوف را در ادب تعلیمی مشاهده می‌کنیم و گاه با آثار برگرفته از افکار و اندیشه‌های اخلاقی فیلسوفان روبه‌رو می‌شویم. بخش ستایشی و توصیفی شعر فارسی هم با آن به‌کلی بیگانه نیست. حتی درون‌مایه‌های ادبیات غنائی و حماسی ما، به‌نوعی با آموزه‌های اخلاقی مرتبط است. هر یک از گروه‌های متفاوت اجتماعی، پرورش روحیه اخلاقی انسان را، راه‌رستگاری او می‌دانند؛ اما رویکردهای متفاوتی دارند. رهبران دینی، معلمان، فیلسوفان، زاهدان و اندرزگویان اجتماعی هریک از منظری خاص در ایجاد این ادبیات سهم دارند اما مجموعه آن‌ها شاخه‌ای مهم از ادبیات فارسی را که اصطلاحاً ادبیات تعلیمی ایران نامیده می‌شود، تشکیل می‌دهند. ادبیات تعلیمی «ادبیاتی است که نیکبختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و تلاش و کوشش خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌کند.» (مشرف، ۱۳۸۹: ۹) در آمیختگی موضوعات ادب تعلیمی و اخلاقی با شعر و نثر به‌گونه‌ای است که غیرممکن است بتوان ادبیات را جدا از آن تصور کرد. این باورها و معتقدات در آثار منظوم و منثور شاعران و نویسندگان جلوه یافته است. از همین روی بررسی آثار ادبی، اطلاعات گران‌قیمتی در حوزه عناصر مختلف فضایل اخلاقی در اختیار ما می‌گذارد. لذا با توجه به اهمیت موضوع، این مقاله بر آن است که با مراجعه به متون معتبر اخلاقی و با تکیه بر کتاب کیمیای سعادت و طب‌القلوب، فضایل و رذایل اخلاقی را موردبررسی و تحقیق قرار دهد. نگارنده در ابتدا به تعریف ادبیات تعلیمی و علم اخلاق و فواید آن پرداخته است تا مقصود از فضایل اخلاقی به‌روشنی ترسیم شود، پس از آن معرفی اجمالی از امام غزالی و کیمیای سعادت و محمد نقش‌بندی و کتاب طب‌القلوب به‌عمل آمده؛ زیرا این دو اثر منبع اصلی ما در استخراج اندیشه‌های این دو نویسنده، در این باب است. سپس با اشاره به بینامتنیت به طرح مباحث تربیتی این دو، در قلمرو فضایل و رذایل اخلاقی بیان گردیده و در پایان بعد از مقایسه نظام‌های اخلاقی غزالی و نقش‌بندی، به موارد اختلاف و اشتراک این نظام‌ها اشاره شده است.

۱-۱- بیان مسئله

اخلاق یکی از آموزه‌های دین مبین اسلام است که در جای‌جای زندگی بشر اهمیت فراوان دارد. به‌طوری‌که نقش و اهمیت مکارم اخلاق در تعالی معنوی انسان‌ها بر هیچ‌کس پوشیده نیست. در اهمیت علم اخلاق می‌توان گفت که وجود انسان به‌گونه‌ای ضعیف و ناقص آفریده شده است به‌گونه‌ای که باید خود ابعاد هستی خویش را شکل دهد و به کمک قدرت اندیشه و اراده خویش استعدادهای مختلفش را شکوفا سازد و به کمال لایق خود برسد. اخلاق استعدادی است که در وجود انسان نهفته است و برای آن‌که انسان به کمال لایق خود برسد باید این جمله از وجودش را نیز شکوفا سازد (امید، ۱۳۸۱: ۱۶۶).

مقاله حاضر تحقیقی است پیرامون فضایل اخلاقی در کیمیای سعادت و طب القلوب، ما در این پژوهش بر آنیم که برگزیده‌ترین مباحث ادب تعلیمی و اخلاقی این دو اثر که ناشی از تأثیر افکار و وسعت و عمق نفوذ معنوی آن‌هاست مشخص نماییم. غزالی یکی از تواناترین و استوارترین اندیشمندانی است که در جهان اسلام ظاهر شده است. این معنی از لقب حجت‌الاسلام که به او داده‌اند برمی‌آید. کیمیای سعادت امام محمد غزالی کیمیایی است برای تحصیل سعادت و کسب معرفت و همچنین طب القلوب محمد نقش‌بندی رساله‌ای است در مراحل سلوک و تهذیب قلب از رذایل اخلاقی و یکی از آثار ارزشمند نثر عرفانی فارسی در طریقت نقش‌بندی است. لذا ضرورت دارد که بدانیم آیا مضامین اخلاقی و تربیتی در کیمیای سعادت و طب القلوب با معیارهای دینی در قرآن و سخن بزرگان مطابقت دارد؟ و در این دو اثر چه اندازه به مضامین اخلاقی و تربیتی و دینی پرداخته شده است؟

۱-۲- اهمیت و ضرورت تحقیق

اخلاق و تربیت اخلاقی از دیرباز و در همه جوامع مورد توجه پیامبران الهی، فیلسوفان، اندیشمندان، معلمان و والدین قرار داشته است. بشر امروز نیز به دلیل رویارویی با بحران هویت انسانی و ارزش‌های اخلاقی ناگزیر است به ارزش‌های اخلاقی روی آورد. (نجارزادگان، ۱۳۸۸: ۲۲) در جهان امروز اگرچه انسان از نظر صنعت و تکنولوژی به پیشرفت‌های چشمگیری دست‌یافته اما به نظر می‌رسد از نظر اخلاقی نه تنها به پیشرفتی نائل نیامده بلکه از ارزش‌های راستین تهی گشته و در نابسامانی‌ها دست‌وپا می‌زند. از نظر نقش‌بندی و غزالی آنچه گوهر آدمی را شایسته سعادت ابدی می‌کند کیمیاست و در واقع خدا پیامبران را فرستاد تا نسخه‌ی این کیمیا را به مردم بیاموزند و به آنان بگویند که چگونه دل‌های خود را از طریق مجاهده پاک کنند و اخلاق بد را از خود دور کرده و اخلاق نیکو به دست آورند. این دو نویسنده در مقام یک عارف و انسان آگاه تصاویر زیبا و جاودان از زندگی یک انسان مسلمان و هدف‌های متعالی آن را بر جا می‌گذارند؛ چنان‌که انسان را با یک زندگی هوشیارانه در دنیا به همراه رستگاری اخروی فرامی‌خوانند و با نگرشی تعلیمی نجات روح انسان را از بند تعلقات مادی به تصویر می‌کشند. نگارندگان در این پژوهش تلاش می‌کنند تا نکات اخلاقی و تعلیمی را در کیمیای سعادت و طب القلوب بیان کنند.

۱-۳- شیوه تحقیق

روش تحقیق به‌کاررفته در این مقاله، کیفی، از نوع تحلیلی-توصیفی، مبتنی بر مطالعه کتابخانه‌ای است. برای این منظور در وهله نخست به مطالعه و معرفی غزالی و نقش‌بندی و کتاب کیمیای سعادت و طب القلوب پرداخته شده است. سپس، فیش‌برداری از مطالب مربوط به موضع صورت گرفته و بعد از اتمام فیش‌برداری به تلفیق و دسته‌بندی آن‌ها و تجزیه و تحلیل مطالب پرداخته شده و در پایان از بررسی‌های انجام شده در این دو اثر نتیجه‌گیری‌های لازم به عمل آمده که در ادامه از نظر خواهد گذشت.

۱-۴- مرور منابع و پیشینه تحقیق

آرش حاتمی زرنه در سال ۱۳۸۵ در پایان‌نامه اخذ درجه کارشناسی ارشد خود با عنوان «مقایسه حکمی کیمیای سعادت امام محمد غزالی با گلستان سعدی» بیان می‌دارد که به خاطر اهمیت ارزش‌های اخلاقی در کتاب (کیمیای سعادت و گلستان) به بررسی اشتراکات و امتیازات ارزش‌های اخلاقی پرداخته است و در پایان نیز بعد از مقایسه

امتیازات اخلاق گلستان نسبت به کیمیای سعادت تبیین گردیده است.

کرم عباد جو کندان (۱۳۹۰) در مقاله‌ایی تحت عنوان «نسخه‌های شفافبخش عرفانی بر اوصاف نکوهیده اخلاقی با تکیه بر مثنوی و کیمیای سعادت» به تبیین اخلاق در این دو اثر پرداخته است.

فروزان راسخی (۱۳۹۰) در مقاله‌ایی تحت عنوان «بررسی آراء امام محمد غزالی در باب اخلاق عرفانی و مقایسه آن با آراء توماس آکمپیس» بیان می‌کند که غزالی و آکمپیس هر دو اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی بیان کرده‌اند هرچند که به ظاهر تفاوت‌هایی باهم دارند.

بررسی سابقه تحقیق نشان می‌دهد پژوهشی که در آن به مطالعه آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی طب‌القلوب و کیمیای سعادت بر اساس رویکرد بینامتنیت، پرداخته شده باشد صورت نگرفته است. از این رو پژوهش در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد.

۱- بحث

۱-۲- نظریه بینامتنیت

یکی از رویکردهای مهم برای خوانش و فهم دقیق متون ادبی، نظریه بینامتنیت است که ژولیا کریستوا، نظریه پرداز پساساختارگرایی فرانسوی، در اواخر دهه ۱۹۶۰ ضمن تلفیق نظریات فردیناند سوسور و باختین، در باب زبان و ادبیات و اندیشه‌های رولان بارت، درباره دلالت‌های ایدئولوژیک نظام نشانه‌ای و تکثر خود نشانه آن را ابداع و رویکردی نو در نظریه و نقد ادبی و هنری فراهم ساخت. (آلن، ۱۳۸۹: ۱۳؛ کریستوا، ۱۳۸۹: ۱۶۴) به گفته کریستوا، بینامتنیت باختین در این کلام او آشکار می‌شود که «هر متنی همچون معرفی از نقل قول‌ها ساخته می‌شود؛ هر متنی جذب و دگرگون‌سازی متنی دیگر است.» (همان: ۵۲) پیش از این، سو سور بایان اختیاری بودن رابطه بین دال و مدلول در یک نشانه، غیر ارجاعی بودن ارتباط زبانی و رابطه بنیاد بودن معنایی که ما در زبان می‌یابیم، تصدیق کرده بود که «همه اعمال ارتباطی از گزینش‌های صورت گرفته نشأت می‌گیرند که موجودیتش مقدم بر هر گوینده‌ای است.» (آلن، ۱۳۸۹: ۲۲)

بنا به آرای کریستوا در متن در بند مؤلفان متون خود را به یاری اذهان اصیل خویش نمی‌آفرینند، بلکه این متون را با استفاده از متون از پیش موجود تدوین می‌کنند. یک متن «جایگشت متون و بینامتنی در فضای یک متن مفروض» است که در آن گفته‌های متعدد برگرفته از دیگر متون باهم مصادف شده و یکدیگر را خنثی می‌کنند. (آلن، ۱۳۸۹: ۵۸) از این رو معنای هر گفتار یا نوشتاری نیز با ارجاع به سایر گفتارها و نوشتارها به دست می‌آید، به عبارت دیگر هر گفتار و نوشتاری شامل پاره‌گفتارهای دیگری است که درون آنجای گرفته‌اند و معنای آن نیز با ارجاع به آن پاره‌گفتارها و پاره‌نوشتارها به وجود می‌آید. (پاینده، ۱۳۸۶: ۳۲). در ادامه پس از تعریف مفهوم تربیت و ادب تعلیمی به بررسی آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی کیمیای سعادت و طب‌القلوب بر اساس نظریه بینامتنیت می‌پردازیم.

۲-۲- ماهیت تربیت

در کتاب‌های علوم تربیتی در معرفی واژه تربیت و ریشه آن آمده است. «واژه تربیت از ریشه «رَبَو» و باب تفعیل و به معنای زیادت و فزونی است؛ بنابراین واژه تربیت با توجه به ریشه آن فراهم آوردن موجبات فزونی و پرورش

است، اما علاوه بر این، تربیت به معنی تهذیب نیز استعمال شده که به معنی زدودن خصوصیات ناپسند اخلاقی است. گویا در این استعمال نظر بر آن بوده است، تهذیب اخلاقی، مایه فزونی مقام و منزلت معنوی است و از این جهت می‌توان تهذیب را تربیت دانست» (باقری، ۱۳۶۸: ۲۳).

غزالی در تعریف تربیت آورده است: «مربی باید اخلاق بد از وی (آدمی) بستاند به دور اندازد و اخلاق نیکو به جای آن نهد و معنی تربیت این است؛ همچون برزگر که غله تربیت می‌کند، هر گیاهی که با غله برآمده باشد از میان غله بکند و براندازد و هم‌چون سنگی و کلوخی که در میان کشتزار باشد بیرون اندازد و از بیرون آب و سماد بدان آورد تا غله پرورده و نکو برآید.» (عطاران، ۱۳۶۶: ۲۵۴)

۲-۳- ادبیات تعلیمی

تعلیم و تربیت همواره یکی از نخستین دغدغه‌های بشر بوده است و اصولاً رسالت پیامبران و نقش آن‌ها در زندگی انسان‌ها برای رسیدن به این هدف بوده است. به تدریج با پیدایش و تکامل ادبیات و تقسیم آن به انواع مختلف بسیاری از ادیبان بر آن شدند تا با درآمیختن ادب و آموزه‌های پرورشی راه را برای رسیدن به این امر هموار کنند و بدین ترتیب ادب تعلیمی شکل گرفت؛ بنابراین منظور از ادبیات تعلیمی «ادبیاتی است که نیک‌بختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌کند.» (مشرف: ۱۳۸۹: ۹)

۲-۴- موضوع علم اخلاق

در اصطلاح دانشمندان علم اخلاق و فیلسوفان تا به امروز برای اخلاق معانی متعددی ارائه شده است؛ مثلاً برخی خلق و اخلاق را ملکه‌ای نفسانی دانسته‌اند که مقتضی صدور کارها از انسان بدون نیاز به فکر و اندیشه است، برخی نیز اخلاق را تنها بر فضایل اخلاقی اطلاق می‌کنند و آن را در مقابل ضد اخلاق به کار می‌برند؛ و گاهی نیز به معنای نهاد اخلاقی زندگی به کار می‌رود. به هر حال معانی اصطلاحی متفاوتی برای اخلاق بیان شده است اما می‌توان اخلاق را در اصطلاح عالمان دین اسلام، این‌گونه جمع‌بندی کرد که «اخلاق کیفیتی برای نفس آدمی است که رفتارهایی متناسب با آن از انسان بروز می‌کند» یعنی اگر کیفیت نفس خوب باشد، کارهای خوب و اگر بد باشد کارهای بد صورت می‌گیرد؛ پس اخلاق به اخلاق حسنه و خوب و اخلاق رذیله و بد تقسیم می‌گردد. این کیفیت نفسانی ممکن است به صورت غیر راسخ و یا به شکل ملکه درآید. علم اخلاق به «علم آگاهی و اطلاع از عادات و آداب و سجایای بشری» تعریف شده است. هم‌چنین نراقی در جامع‌السعادات می‌گوید: «علم اخلاق دانش صفات (ملکات) مهلکه و منجیه و چگونگی موصوف شدن و متخلّق گردیدن به صفات نجات‌بخش و رهایی از صفات هلاک‌کننده است.» (نراقی، ۱۳۶۸: ۳۴)

خواجه نصیر در کتاب اخلاق ناصری، در تعریف علم اخلاق چنین می‌گوید: «اخلاق علم است به آن که نفس انسانی را چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی افعالی که به حسب ارادت از او صادر شود جمیل و محمود بود یا قبیح و مذموم.» (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۸) «موضوع اخلاق، رفتار و کردار انسان است که با اراده مستقیم یا با واسطه از او سر می‌زند. در اینجا مقصود از واسطه این است که علم اخلاق انسان خطاکار را هنگامی که کوتاهی کرده و در

احتیاط و هوشیاری سهل‌انگاری کرده محکوم می‌کند؛ زیرا که قدرت بر آن‌ها داشته است و با ناتوانی طبیعتاً کوتاهی معنا ندارد.» (مغنیه، ۱۳۸۶: ۳۳)

در خصوص فایده علم اخلاق گفته‌اند، پاک ساختن نفس است از صفات رذیله و آراستن آن به ملکات جمیله که در آن به تهذیب اخلاق تعبیر می‌شود و ثمره تهذیب اخلاق رسیدن به سعادت ابدی است و باید دانست که سعادت مطلق حاصل نمی‌شود مگر این‌که صفحه نفس در جمیع اوقات از همه اخلاق ذمیمه معطر و به تمام اوصاف حسنه، متجلی باشد و اصلاح بعضی صفات و یا در بعضی اوقات اگرچه خالی از ثمر نیست ولیکن موجب سعادت ابدی نمی‌شود (نراقی، ۱۳۸۷: ۳۵).

۲-۵- فضایل اخلاقی

ادب تعلیمی یکی از انواع ادبی است که در ادبیات هر کشوری وجود دارد و هدف آن نشر فرهنگ و فضایل اخلاقی در بین مردم است. شاعران در شعر خود معمولاً، مضامین تعلیمی را سرلوحه خود قرار داده و نکات آموزشی و اخلاقی را در قالب شعر ارائه کرده‌اند. در ادبیات فارسی همواره آموزه‌های تربیتی و اخلاقی مورد توجه شاعران و نویسندگان و بزرگان علم و ادب بوده است. اخلاق جمع خلق است و خلق به معنای خوی، عادت، سنجیه و سیرت، استعمال می‌شود. گاه سیرت را مترادف با خلق و خوی به کار برده‌اند. (لاهیجی، ۱۳۷۲: ۶۶۷).

اهمیت رعایت فضایل و ارزش‌های اخلاقی توسط انسان و نقش آن در زندگی بر هیچ‌کس پوشیده نیست و پژوهشگران علم اخلاق همواره به جایگاه آن‌ها در سعادت و نیکبختی انسان پیمودن مسیر هدایت الهی اشاره نموده و آدمیان را به پایبندی ارزش‌های اخلاقی دعوت کرده‌اند.

اکثر نویسندگان و شاعران در اشعار خود به مضامین تعلیمی پرداخته و در سروده‌هایشان به موضوعاتی چون غنیمت شمردن وقت، گذشت عمر، زشتی و تباهی زندگی و اشاره کرده‌اند. بدون تردید، اصلاح و تهذیب نفس انسان در سعادت دنیوی و اخروی او نقش به‌سزایی دارد. به‌طوری‌که اگر انسان تمامی علوم را تحصیل کند اما از تسخیر درون و تسلط بر نفس خود ناتوان باشد از رسیدن به سعادت و نیل به کمال باز خواهد ماند. از این‌رو تربیت روحی و اخلاقی انسان امری به‌غایت جدی و حیاتی است. بدیهی است که انسان به همان اندازه که از فکر داشتن خلیقات و صفات پسندیده لذت می‌برد از ترک صفات زشتی که در درون او ریشه دوانده و آثار آن صفات در کردار و رفتار او ظاهر گردیده است رنج می‌برد و از آن‌ها هراسان است. مفاهیم اخلاقی در آثار بسیاری از نویسندگان و شاعران فارسی‌زبان تا حدی است که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان آئینه تمام‌نمای تعالیم اخلاقی یاد کرد.

۲-۶- شرح حال غزالی

ابو حامد محمد بن محمد غزالی، از مشهورترین عالمان و عارفان مسلمان است و بی‌هیچ مبالغه‌ای می‌توان گفت که یکی از قوی‌ترین و استوارترین اندیشمندانی بوده است که در جهان اسلام ظاهر شده است؛ این معنی از لقب حجت‌الاسلام که به او داده‌اند برمی‌آید. او به سال ۴۵۰ ه.ق. در روستای غزاله، قصبه‌ای در حوالی طوس متولد شد؛ و در قرآن و فقه و اصول و کلام و حتی فلسفه سرآمد نام‌آوران عصر خویش شد. او پس از تحصیلات مقدماتی به نیشابور رفت و در زمره شاگردان امام‌الحرمین درآمد. (همایی، ۱۳۶۸: ۱۱۵)

غزالی پس از طی دوران کودکی، مشغول تحصیل شد و نزد احمد رازکانی و ابونصر اسماعیلی جرجانی و ابوالمعالی جوینی و دیگر مشایخ و استادان آن زمان در طوس و جرجان و نیشابور تحصیل کرد. قسمت عمده تحصیلات او در نیشابور در خدمت امام‌الحرمین ابوالمعالی انجام گرفت و ملازم خدمت استاد بود تا سال ۴۷۸ ق؛ که ابوالمعالی فوت کرد و غزالی به نیشابور مهاجرت نمود و به درگاه خواجه نظام‌الملک پیوست. غزالی در سن ۲۴ سالگی برای تدریس در نظامیه بغداد راهی آن دیار شد. مدت تدریس و اقامتش در نظامیه بغداد حدود چهار سال از ذی‌القعدة ۴۸۴ تا ذی‌القعدة ۴۸۸ طول کشید. قریب سه سال از این مدت را او علاوه بر انجام وظایف تدریس، به مطالعه کتب فلسفه و غور در عقاید حکما و فلاسفه و کنجکاوی در حقایق مذاهب و آیین‌های گوناگون اشتغال داشت.

غزالی در سال ۴۸۸ تصمیم به مهاجرت از بغداد گرفت. در باطن، او قصد ریاضت و اقامت در شام داشت که در آن تاریخ مرکز مهمی برای زهد و متصوفه بود. او می‌خواست دیگر به بغداد برنگردد، اما از ترس خلیفه و سلطان وقت و مردم آشنا و بیگانه، سفر حج را بهانه ساخت. بدین روی، او برادرش امام احمد غزالی را در تدریس نظامیه بغداد جانشین خود قرارداد و به‌تصریح خودش در کتاب طبقات الشافعیه، ذی‌الحجه سال ۴۸۸ او ترک همه چیز گفت و از بغداد بیرون رفت. غزالی از سال ۴۸۸ تا ۴۹۸ هـ ق مدت ده سال تمام در شام و بیت‌المقدس و حجاز به سر برد. (همان: ۱۵۲)

در سال ۴۹۸ هـ ق، او به حجاز رفت و پس از انجام مراسم و ادای مناسک حج، پس از زیارت مشاهد متبرکه به وطن خود، طوس، برگشت. غزالی در طوس، خانقاهی برای صوفیان و مدرسی برای طلاب دایر کرد و اوقات شبانه‌روز خود را میان عبادت خدای و خدمت به خلق توزیع کرده بود. (همان: ۱۶۰)

در سال ۵۰۵ هـ ق، چون ابوالحسن طبری، مدرّس نظامیه بغداد، درگذشت، بار دیگر از غزالی خواستند که به تدریس در نظامیه همت گمارد، ولی او به‌شدت این درخواست را رد کرد. سرانجام در بامداد روز دوشنبه چهاردهم جمادی‌الآخر سال ۵۰۵ هـ ق هنگام اجلاس فرارسید و بدرود زندگانی گفت و در طابران طوس، که موطن و مولد او بود، مدفون گردید. (همان: ۲۱۲)

۲-۷-کیمیای سعادت

غزالی کیمیای سعادت را در آخرین سال‌های قرن پنجم هجری نوشته و اکنون حدود نهصد سال از عمر این اثر نفیس می‌گذرد. شگفت آن‌که مطالب این کتاب نهصد ساله و نثر زیبای فارسی آن از جهات بسیار هنوز هم زنده و نغز و لطیف و زیبا است. مقدمه کتاب تحت چهار عنوان آمده است، خودشناسی، خداشناسی، دنیاشناسی و آخرت‌شناسی. در مورد ارجمندی کیمیای سعادت گفته‌اند: «شاید کمتر نویسنده‌ای از نوع وی بتوان یافت که سبک او تا این اندازه دقیق و درعین حال غنی باشد. تشبیه و تمثیل، کتاب‌های عمده او هم چون احیاء علوم‌الدین و کیمیای سعادت را در موجی از لطف بیان شاعرانه می‌شنوید. از این حیث کیمیای سعادت که نمونه‌ای دلپذیر از نثر لطیف ساده فارسی را عرضه می‌کند پیشرو سبک بیانی است که در آثار عطار و مولوی به اوج خود می‌رسد. تشبیهات و استعارات او که غالباً احوال انسانی را با احوال گل و گیاه و سنگ و کوه و جانور مقایسه می‌کند، دنیای آثار غزالی را هم مانند جهان مثنوی دنیایی جلوه می‌دهد که در آن گویی همه چیز روح دارد و همه چیز با انسان حرف می‌زند.» (زرّین کوب، ۱۳۶۹: ۲۰۲)

۲-۸- شرح حال محمد نقش‌بندی

بابا مردوخ روحانی، مؤلف تاریخ مشاهیر گرد دربارهٔ محمد نقش‌بندی می‌نویسد: «خاتمه پیران نقش‌بندی از خاندان عثمانی، شیخ علاء‌الدین فرزند شیخ عمر ضیاء‌الدین، فرزند شیخ عثمان سراج‌الدین، به سال ۱۲۸۱ ه.ق. در آبادی «ته ویلی» کردستان عراق متولد شد و تحصیلاتش را نزد شیخ محمد قره داغی به انجام رسانید و هم‌زمان با اشتغال به تحصیل در سلک مریدان والد ماجدش درآمد و خود را به ریاضت و شب‌زنده‌داری و تقوا و تزکیهٔ نفس عادت داد و به اخذ اجازهٔ ارشاد نائل آمد.» (روحانی، ۱۳۹۰: ۳۵۱). پس از وفات پدرش، برادرش شیخ نجم‌الدین در «بیاره» بر مسند ارشاد نشست. وی در این زمان به ایران آمد و با برپایی تکیه و خانقاه، به ارشاد سالکان پرداخت و همچنین تأسیس و ادارهٔ مدرسهٔ دینی و تأمین مخارج زندگی مدرسان و طلاب را بر عهده گرفت. در سال ۱۳۳۷ ه.ق. پس از مرگ برادرش نجم‌الدین به «بیاره» بازگشت و تا پایان حیات خود به خدمت دینی و انسانی خود ادامه داد؛ وی در سال ۱۳۷۲ ه.ق. برابر با نوروز ۱۳۳۳ ه.ش. به دیار باقی شتافت. (همان: ۳۵۱).

شیخ علاء‌الدین نقش‌بندی در سال ۱۳۴۱ ه.ق. رسالهٔ طب‌القلوب را در بیان مراحل سلوک و تهذیب قلب از رذایل اخلاق نوشت. چهار سال پس از نگارش رساله یکی از خلفای شیخ و از اساتید دانشگاه الازهر مصر به نام شیخ حسین رمضان الخالدی، به شرح این رساله به زبان عربی با نام مفتاح‌الغیوب فی شرح طب‌القلوب پرداخت. (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۴۷)

۲- فضایل اخلاقی کتاب کیمیای سعادت و طب‌القلوب

۱-۳- انفاق کردن

انفاق و بخشش در راه خدا و کمک مالی به افراد محروم و مخصوصاً آبرومند، توأم با خلوص نیت، از اموری است که در آیات قرآن مجید، مکرر بر روی آن تکیه شده و از نشانه‌های ایمان ذکر شده است. در کیمیای سعادت دربارهٔ اهمیت انفاق آمده است: مورد دیگر از موارد اخلاقی و ارزشمند ترحم و بخشش بر ضعفا است و نگاه داشت رعایت حقوق افرادی که مستحق هستند. این ضعف خواه فقر مالی و معیشتی باشد خواه ضعف جسمی و بدنی توانگران و اقویا باید از در مسلمانی و اخلاقی و نوع‌دوستی دیگران را درک کرده و در تدارک مشکلات دیگران سعی تمام داشته باشند.

امام محمد غزالی در مورد ترحم بر ضعفا و کمک به فقرا موارد فراوان ذکر کرده است که صدقه دادن یکی از این موارد و شاید بهترین مورد کمک به فقیر همین صدقه دادن است. امام محمد غزالی از احادیث پیامبر و بزرگان خیلی جملات و موارد فرموده است که خود گویای همه‌چیز است: رسول (ص) گفت: «صدقه بدهید و اگر همه یک خرما بود که آن درویش را زنده کند و گناه را بکشد؛ چنان‌که آب آتش را» و گفت: «هیچ مسلمان از حلال صدقه ندهد که نه ایزد تعالی آن را بر دست لطف خود بستاند و می‌پرورد چنان‌که چارپای خویش پرورید آنگاه که خرما چند کوه احد شود.» و گفت: که «صدقه هفتاد در از درهای شر ببندد.» و از رسول پرسیدند که کدام صدقه فاضل‌تر؟ گفت: «آن‌که تندرستی دهی در وقتی که امید زندگانی داری و از درویشی نترسی نه آن‌که صبر کنی تا جان به حلق برسد آنگاه گویی این فلان را و آن فلان را که خود فلان را باشد اگر تو گویی و اگر گویی و اگر نه.» و عیسی (ع) گفت: «هرکه سائلی را نومید دارد و از در بازگرداند تا هفت روز ملائکه در آن خانه نشود.» و رسول (ص) صدقه را

با دست خود می‌داد. (غزالی، ج ۱، ۱۳۸۳: ۲۰۴)

محمد نقش‌بندی در طب‌القلوب انفاق و سخا را به فلفل همانند کرده و آن را نشانه زهد دانسته است: سخاوت است که به فلفل ماند و این یکی از معالی صفات و فضایل اخلاق است و نشانه زهد و دل بر کندگی از دنیا است. در حدیث نبوی وارد است سخاوت درختی است از درخت‌های بهشت که شاخه‌های خود را بر زمین آویخته و هر که شاخه‌ای از شاخه‌های آن را به دست گیرد پس او را به بهشت می‌کشد و بخششی مثمر ثمر و منتج اثر است که برای رضاجویی خدا بوده و آلوده به اغراض دنیوی نباشد و الا عطایی که منور به جلب قلوب مردم و یا قصد شهرت و بلندآوازی و طلب مدح و ثنا باشد آن را مبادله باید گفت نه سخاوت. (نقش‌بندی: ۱۹۸۹: ۳۹)

۲-۳- تواضع

تواضع یکی از ویژگی‌های برجسته انسان است. فروتنی و تواضع سبب برتری و بلندی آدمی و مایه سربلندی انسان می‌شود. محبوب‌ترین افراد نزد خداوند افراد متواضع هستند. «تواضع عبارت است از شکسته‌نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می‌کند.» (نراقی، ۱۳۸۷: ۳۰۰). تواضع یکی از اندیشه‌های نیکی است که غزالی آن را در کیمیای سعادت مورد توجه قرار داده است و به‌عنوان ارزش از آن یاد می‌کند: «حق سوم آنکه بر هیچ‌کس تکبر نکند، که خدای - تعالی - متکبران را دشمن دارد و رسول (ص) گفت: «وحی کرد به من که تواضع کن تا هیچ‌کس بر هیچ‌کس فخر نکند.» و از این بود که رسول (ص) با زن بیوه و با مسکین می‌رفت تا آنگاه که حاجت ایشان روا کردی؛ و نباید که به هیچ‌کس به چشم حقارت نگرد، که باشد که آن‌کس ولیّ حق - تعالی - باشد و وی نداند، که خدای - تعالی - اولیای خود را پوشیده گردانیده است تا کس بدیشان راه نبرد.» (غزالی، ج ۱: ۴۱۵)

در کتاب طب‌القلوب، تواضع به شکر تشبیه شده و نقش‌بندی می‌گوید تواضع محمود و ستوده تواضعی است که مایه شرف و بزرگی باشد: «تواضع است که به شکر ماند. تواضعی که ممدوح و بارآور شرف و بزرگی است آن است که از برای خدا و در راه خدا باشد و غیر از این همگی مکر و فریب و دام‌گذاری است. در قرآن مجید است که بندگان خدا کسانی هستند که بر روی زمین با تواضع راه می‌روند و در آن، خداوند بهترین خلق خود را حضرت محمد عربی صلی الله علیه و سلم به تواضع امر فرموده که فرموده «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» بال خود را بخوابانید برای کسانی که تو را پیروی کرده از مؤمنان و آثار تواضع در خارج زیاد است. از جمله آن‌هاست آن‌که بر تو گران نباشد که تو آغاز به سلام کنی و در راه رفتن امثال و اقران تو از تو تقدّم کرده و در مجالس تصدّر نمایند.» (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۳۱)

۳-۳- توبه

خدا در قرآن در اهمیت توبه می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ...» (تحریم ۸) ای کسانی که ایمان آورده‌اید به درگاه خدا توبه نصوح کنید. توبه در لغت به معنی دست کشیدن از گناه و بازگشت به طریق حق و پشیمان شدن از گناه است. توبه یعنی توجه به خطای گذشته و بازگشت از آن باعلاقه به تدارک و جبران خطا در آینده. قدم اول در پاک گردانیدن دل و روح از آلائش‌هاست تا مستعد قبول فیض

حق گردد و عبادت جز به توبه درست و راست نیابد که حق تعالی توبه را مقدم گردانید. «پاره‌ای از بزرگان صوفیه توبه را نتیجه توجّه به کشتش حق می‌دانند نه کوشش بنده» (رجایی، ۱۳۷۵: ۱۲۵)

غزالی در حقیقت توبه می‌گوید: بدان که خدای- تعالی- همه مؤمنان را و همه خلق به توبه فرموده است و گفته: "و توبوا اِلَى اللّٰهِ جَمِيعاً اِيْهَا الْمُؤْمِنُوْنَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ" (نور/۳۱) و فرموده است هر که امید فلاح می‌دارد، باید توبه کند و رسول (ص) گفته است: «هر که توبه کند پیش از آن که آفتاب از جانب مغرب برآید، توبه وی پذیرفته است.» و گفت: «پشیمانی توبه است.» و گفت: «در راه‌گذر مردمان، که آن را لافگاه گویند، مایستید، که کس باشد که آن‌جا بایستد و هر که به وی بگذرد بر وی می‌خندد و هر زن که فرارسد در وی سخن‌های زشت می‌گوید، از آن‌جا برنخیزد تا آن‌گاه که دوزخ وی را واجب گردد، مگر که توبه کند.» و رسول گفت (ص): «من هر روز هفتاد بار توبه کنم و استغفار خواهم.» (غزالی، ج ۲: ۳۱۸)

نقش‌بندی با توضیح واژه توبه متذکر می‌شود که توبه انسان نباید با اغراض دنیوی همراه باشد و در این راه نیاز به طیب روحانی است تا انسان را هدایت کند «و تَوْبُوا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا» (تحریم/۸) و به سوی خداوند بازگردید و توبه کنید به آن توبه‌ای که با هیچ‌گونه اغراض و آمیزش دنیوی آلوده نباشد و چون انسان شخصاً کمتر می‌تواند به‌تنهایی به معالجه خود پردازد پس بهتر آن است که از اطبا ارواح مدد جوید.» (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۳۰)

۳-۴- توکل

توکل بر خداوند اصلی بسیار مهم در اثبات ایمان و از نشانه‌های مؤمن و نهایتاً یک تهذیب و تزکیه اخلاقی ارزشمند است. خداوند تعالی در آیه ۳ سوره طلاق می‌فرماید: «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق/۶۵) هر کس بر خداوند توکل کند خداوند او را بس است» توکل در لغت به معنی کار خود را به خدا محول کردن و سرسپردگی است و در اصطلاح صوفیان عبارت است از واگذاری همه امور به خداوند با داشتن آرامش قلب. غزالی بحث دقیق و پربراری درباره توکل دارد و بر آن است که توکل مبتنی بر توحید است هر چند توحید خالص‌تر باشد توکل ثابت‌تر است و متوکل حقیقی آن است که هیچ‌حول و قوه‌ای را جز خدا نبیند. «اول مقام اندر توکل آن است که پیش قدرت چنان باشی که مرده‌شوی چنان‌که خواهد می‌گرداند، مرده را هیچ ارادت و تدبیر و حرکت نباشد.» (غزالی، ج ۲: ۵۲۹)

غزالی برای ارزش و اعتبار توکل به گفتار پیامبر استناد کرده است و یک داستان از حضرت ابراهیم نقل کرده که: چون ابراهیم را در منجیق نهادند و به آتش اندازند گفت: «حسبی الله و نعم الوکیل» چون در هوا بود جبرئیل گفت: هیچ حاجت داری گفت: «الیک فنا» یعنی به تو نه. تا به گفته خود «حسبی الله» وفا کرده باشد و به خاطر همین اعتماد و توکل بر خدا بود که آتش بر او سرد شد. (غزالی، ج ۲: ۵۲۸)

نباید فراموش کنیم که توکل بر خدا، مقدم بر تلاش و کوشش انسان است و در بحث توکل در مرحله بعد و در کنار آن نباید سعی و تلاش را هم فراموش گردد.

نقش‌بندی توکل به خداوند را به انگبین و شیرینی همانند کرده و توصیه نموده است در کلیه امور به خداوند باید توکل کرد: «سپس انگبین توکل را بر گیر، یعنی به علاوه داروی توکل یعنی با داروهایی که مذکور شد داروی توکل را نیز برافزوده و برگیر.» (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۱۸) هم‌چنین در تعریف توکل می‌گوید: «توکل عبارت است از اعتماد و اطمینان قلب در کلیه امور به خداوند و از هر حول و قوه بیرون شدن و تکیه بر حول و قوه پروردگار به

تنها نمودن. بد آن که توسط اسباب منافی با توکل نیست که در وضع اسباب حکمت‌های زیاد ملحوظ است پس رفع اسباب منجر به رفع حکمت‌های الهی است. «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» انبیا مراعات اسباب را فرموده و با این مراعات تفویض امر را به حضرت حق سبحانه فرموده‌اند. (همان: ۱۸)

۳-۵- خلق نیکو

خوش‌خویی و گشاده‌رویی از اخلاق انبیای الهی است و عقل بشری آن را تأیید می‌کند. اگر کسی بخواهد در خانواده و اجتماع نفوذ پیدا کند شرط حتمی آن خوش‌خویی است. قرآن کریم پیامبر گرامی اسلام را به‌عنوان اسوه حسنه به آدمیان می‌شناساند. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/۲۱). همانا برای شما در رسول خدا الگو و سرمشقی نیکو است.

خلق عبارت است از سیمای باطنی و هیئت راسخ نفسانی که به‌موجب آن افعال نیک و بد اختیاری، بدون تکلف و تأمل از انسان صادر شود. این حالت بر اثر تعلیم و تربیت و تمرین و ممارست برای نفس پدید می‌آید و خصلت و حالت ثابت می‌شود بدان گونه که رفتارهای پسندیده و یا ناپسند، به‌طور طبیعی و بدون آن‌که به فکر کردن و سنجیدن نیاز باشد از انسان سر می‌زند (رهبر، ۱۳۷۷: ۶). غزالی در خصوص خلق نیکو می‌گوید: «گروهی معتقدند چنان‌که صورت ظاهر را نتوان تغییر داد، اخلاق که صورت باطن است نیز قابل تغییر نیست و این خطاست زیرا در این صورت، پند و اندرز و تأدیب و ریاضت و سفارش به نیکی همه باطل خواهد بود و این در حالی است که حضرت رسول (ص) فرمودند: «حَسِّنُوا أَخْلَاقَكُمْ» خوی خویش را نیکو کنید. چگونه می‌توان منکر تغییر اخلاق در آدمی شد در حالی که حیوانات وحشی را می‌توان با تربیت اهلی نمود و سرکش را فرمان‌بردار کرد و آن‌همه تغییر خویهاست» (غزالی، ج ۲: ۶)؛ بنابراین حضرت علی (ع) در نامه‌ای به امام حسن (ع) با عنایت به صفای روحی و نیت سالم کودکان، به شتاب در پرورش آنان تأکید می‌نماید (دشتی، ۱۳۷۹: ۵۲۳)

خلق و خوی نیکو دارای فضایل بسیاری است، چنان‌که «از رسول اکرم (ص) سؤال کردند که دین چیست؟ فرمود، خلق نیکو و پرسیدند، فاضلترین اعمال چیست؟ فرمودند: خلق نیکو» (غزالی، ج ۲: ۴) و گفته‌اند: «هر بی‌آیی را بنیادی است و بنیاد اسلام، خوش‌خویی است.» خوی خوش، صفت سید پیامبران و فاضل‌ترین اعمال صدیقان و ثمره مجاهده متقیان و ریاضت متعبدان و دری است گشاده به سوی نعیم جنان و جوار رحمان. (همان: ۷)

غزالی تعریف‌های مبهم و متعددی را از «حُسْنُ خُلُقٍ» یا «خُلُقٍ حَسَنٍ» ارائه می‌کند؛ مانند: «حسن خلق به زایل کردن جمیع عادات زشتی است که تفصیل آن در شرع بیان شده است و مبعوض داشتن و دوری کردن از عادات سیئه، هم‌چون دوری کردن از کثافات و آلودگی‌ها و نیز خو گرفتن بر عادات حسنه و مشتاق شدن به آن‌ها و متنعم گردیدن از آن‌هاست» (همان: ۷) یا «حسن خلق انجام دادن آن چیزی است که انسان آن را مکروه می‌شمارد؛ و یا «حسن خلق، اصلاح قوای سه‌گانه تفکر، شهوت و غضب است». (همان: ۷) وی پس از این تعریف‌ها، با استناد به حدیث «لَجْنَةُ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ، وَإِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ.» (نهج البلاغه/خطبه ۱۷۶) و آیه «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ...» (بقره/۲۱۶) به تعریفی دقیق از حسن خلق می‌پردازد که نشانگر خطایی بودن و یا میل به بیان تعریف‌های خطایی از سوی غزالی در موارد سابق است: «خلق عبارت است از هیئتی راسخ در نفس که افعال به سهولت و آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می‌شود. حال اگر هیئت به گونه‌ای باشد که افعال زیبا و

موردپسند عقل و شرع از آن صادر گردد، آن هیئت خُلُق حَسَن نامیده می‌شود؛ اما اگر افعال صادر از آن قبیح و زشت باشد، هیئتی که مصدر و منشأ آن است، خُلُق سیئ نامیده می‌شود». سپس می‌افزاید: «خلق، خود فعل جمیل و یا قبیح نیست و همچنین قدرت بر فعل جمیل و قبیح و یا تمییز بین جمیل و قبیح نیز نیست؛ بلکه خلق آن هیئتی است که به واسطه آن، نفس آمادگی پیدا می‌کند تا امساک و بذل از آن صادر شود. پس خلق عبارت است از هیئت نفس و صورت باطنی آن». (غزالی، ج ۲: ۲۹۲)

محمد نقش‌بندی در رساله طب‌القلوب، راز توفیق و پیروزی را در اخلاق خوب و خوش‌اخلاقی می‌داند و می‌گوید: و به آفتاب خوش‌گمانی و خوش‌خویی آن را خشک ساز که هر کس به اندازه خوش‌گمانی‌ای که دارد می‌تواند پرده از روی شاهد مقصود بردارد و به واسطه خوش‌خویی بر کلیه ناهمواری‌های روزگار توفیق حاصل کند.

۳-۶- رازداری و خموشی

رازداری یکی از موارد مورد تأکید در آداب سیر و سلوک است. «صوفیه خاموشی را از نخستین آداب سلوک و سکوت را سرعت بخش سیر سالک دانسته و مزایای مترتب بر سکوت را بیش از نطق بیان داشته‌اند. گفتار سالک را از حرکت بازمی‌دارد و اسباب کدورت‌ها و تیرگی‌های دل را فراهم می‌سازد. علاوه بر این، گفتار مرید را به ریا متمایل می‌گرداند و از صداقت دور، بلبل از گفتار اسیر قفس شده و چلچله جان آدمی با سکوت تا آشیانه دوست پرواز می‌کند.» (پیروز و باقری، ۱۳۸۶: ۹۰)

هر انسانی در زندگی فردی و اجتماعی خویش، خواه‌ناخواه اسرار مگو دارد که بایستی در نگه‌داری آن کوشا باشد. برخی از این اسرار مربوط به خودش و برخی مربوط به خانواده یا جامعه اوست. رازداری گذشته از آنکه فضیلتی اخلاقی به شمار می‌آید، در نیک بختی انسان‌ها نیز تأثیر بسزا دارد. غزالی نیز این فضیلت مهم اخلاقی را بسی ارج می‌نهد و همواره آدمیان را به حفظ اسرار خود و دیگران فرامی‌خواند:

«زبان از عجایب صنع حق تعالی است که به صورت پاره‌ای گوشت است و به حقیقت هر چه اندر وجود ست اندر زیر تصرف وی است. ولایت زبان اندر همه روان است همچون ولایت دل، چون وی اندر مقابله دل است که صورتها از دل همی‌گیرد و عبارت همی‌کند، همچنین صورتها نیز بدل می‌رساند و از هر چه وی بگوید دل از آن صفتی می‌گیرد. مثلاً چون زبان تضرع و زاری کند، دل از وی صفت رقت و سوز و اندوه گرفتن گیرد و چون الفاظ طرب و صفت نیکوان کردن گیرد، در دل حرکات نشاط و شادی پدید آمدن گیرد و همچنین از هر کلمه‌ای که بر وی برود صفتی بر وفق آن در دل پیدا آید تا چون سخنها زشت گوید دل تاریک شود و چون سخن حق گوید دل به روشن شدن ایستد و برای این رسول(ص) فرمود ایمان مستقیم و راست نشود تا دل راست نباشد و دل راست نباشد تا زبان راست نباشد. وقتی که زبان به کلام نیک پردازد، خرمنی از حسنات پدید می‌آورد و چون به گژی تکلم کند، خرمن حسنات را به کام نیستی و آتش فرستد» (غزالی، ج ۱: ۱۶۱).

غزالی درجایی دیگر می‌گوید: «چون آفت زبان بسیار است و از جمله سخنان بیهوده و غیر ضرور، دروغ‌گویی، فحش و لعنت کردن، استهزا و خندیدن بر کسی، سخن‌چینی و دو‌رویی، غیبت و... و خود را از آن نگاه داشتن نیز دشوار است، هیچ تدبیری نیکوتر از خاموشی نیست. حق تعالی بیان فرموده است: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» (نساء/۱۱۴) در سخن خیر نیست مگر فرمودن به صدقه و فرمودن به خیر و

صلح دادن میان مردمان و حضرت رسول اکرم(ص) فرمودند: «هرکه به حق تعالی و قیامت ایمان دارد، گو جز نیکویی مگو یا خاموش باش.» (غزالی، ج ۲: ۶۵) و از این جهت است که اهل طریقت سخن جز به ضرورت نگفتند؛ یعنی در ابتدا و انتهای سخن خود نگاه کردند اگر جمله حق را بود بگفتند و الا خاموش بودند.» (هجویری، ۱۳۷۱: ۴۶۳)

در کتاب طب القلوب در اهمیت سکوت و خموشی آمده است «حرف زدن به حلیت ماند. نویسنده کتاب می گوید: کم گویی در دوام جمعیت خاطر و فکر و ذکر و مراقبه و ازدیاد هیبت وقار و سلامتی از مکاره دنیا و آخرت تأثیر به سزا دارد و از این است که در خبر آمده چنان چه حرف زدن نقره بودی هرآینه خاموشی طلا می شود.» (نقش بندی، ۱۹۸۹: ۴۱)

۳-۷- دوستی با مردم

غفلت و نادانی باعث دوری از درگاه خداوند می شود، غفلت انسان را دچار صفات رذیله همچون غرور و تکبر، کبر، حسد... می کند. نادانی عامل بندگی در برابر خداوند را از انسان سلب می کند، بسیاری از سرکشی ها و طغیان ها نتیجه غفلت و نادانی است. غزالی در کیمیای سعادت به نقل از پیامبر(ص) به اثرات دوست نادان و بد اشاره می کند و می گوید: «پناه کنید از یار بد که چون شری بیند، آشکارا کند و چون خیری بیند بپوشد.» و چنین گفته اند که: چون با کسی دوستی خواهی گرفت او را به خشم آر و آنگاه کسی را پنهان به وی فرست تا حدیث تو کند. اگر هیچ سرّ تو آشکارا کند بدان که دوستی را نشاید و گفته اند که: هر که با تو در چهار وقت بگردد (از تو فاصله گیرد) وی دوستی را نشاید: در وقت رضا و در وقت خشم و در وقت طمع و در وقت هوا و شهوت، بلکه باید که بدین سببها حق تو فرو نهد؛ و در مورد استفسار از احوال دوست گوید: «باید از همه، احوال وی به زبان پرسد و اندوه و شادی وی را آواز دهد. به نام نیکوترین باید که بخواند و اگر او را خطایی باشد، آن گوید که دوست دارد. چه برادری و دوستی به سه چیز صافی شود او را به نام نیکوترین خوانی و به سلام ابتدا کنی و در نشست وی را تقدیم کنی (پیش داری) و به هر نیکویی که کند شکر کنی.» (غزالی، ج ۱: ۴۰۵).

قرآن ویژگی های خاصی برای دوست برمی شمرد که با داشتن این خصوصیات، این دوست نه تنها آسیب نمی زند بلکه انسان را در مسیر رشد و کمال واقعی پیش می برد. نویسنده طب القلوب یکی از آثار پاک دلی را انتخاب دوست خوب می داند و می گوید: ابراز مودت با برادران دینی است که به حب نیل ماند و این یکی از آثار پاک دلی و فرط محبت الهی است. چه کسی که خداوند را دوست داشته باشد کسانی را که نسبتی خاص از حیث تقرب و اشتغال به خدمت به او سبحانه باشند نیز دوست می دارد و بلکه در فرط محبت هر چه متعلق به محبوب باشد در نظرش محبوب و محترم خواهد بود. چنان که مشهود است کسی که انسانی را دوست بدارد همه ی دوستان و خدمت گزاران و سایر چیزهایی که متعلق و متناسب به او باشد دوست خواهد داشت.

۳-۸- شکر و سپاس

یکی از مراحل تزکیه و تهذیب اخلاق شکرگزاری از خالق نعمات است و غزالی مقام شکر را عزیز و بلند می داند. «بدانید که شکر مقامی عزیز و بلند است و هر کس به حقیقت آن نمی رسد و برای این خداوند عز و جل فرمود: «و قلیل من عبادی الشکور» اندکی از بندگان من شکر گذارند.» (غزالی، ج ۲: ۳۵۶). غزالی در جای دیگر این

شکر را به دل و به زبان و به اعضا می‌داند. «شکر به دل این است که همه مردم را خیرخواهی کند و بر آنان حسد نکند و شکر به زبان این است که در همه حال الحمدالله گوید و در همه حال شادی و رضایت خود را به منعم اظهار کند به شعبه تن و اعضا آن است که همه اعضا نعمت‌هایی هستند برای به‌کارگیری در جهت رضای خدا و باید این اعضا را بر آن به‌کارگیری که برای آن آفریده شده است که همان خدمت به خلق و درستکاری است حضرت موسی (ع) در مناجات گفت: بارخدایا آدم را به دست قدرت خود بیافریدی و با وی چنین و چنان کردی و شکر تو چگونه گذارد؟ گفت: بدانست که آن از جهت من است، دانستن وی شکر من است.» (همان: ۳۵۹)

برهمنه ما انسان‌ها واجب است که در برابر این همه نعمت رایگان، شکرگزار الطاف خداوندی باشیم و گرنه کافر نعمت‌های خدا هستیم و دچار عذاب شدید خواهیم شد. محمد نقش‌بندی در باره اهمیت موضوع شکر و سپاسگزاری از نعمات پروردگار می‌گوید شکرگزاری همچون آب زلال است: و دیگر آب زلال، شکر است. شکرگزاری حق سبحانه آن است که کلیه نعمت‌ها را از او تعالی شناخته و وسایط را مسخر و مقهور او سبحانه دانسته باشی؛ یعنی اگر کسی با تو نیکی کند چنان دانی که خداوند دل او را مسخر فرموده که به آن نیکی عمل کند. کسی با تو نیکی کند چنان دانی که خداوند دل او را مسخر فرموده که با تو همان نیکی کند و در هر احوال به داده او راضی و نعمت او را وسیله معصیت نگردانی. (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۲۷) در جای دیگر محمد نقش‌بندی به‌جا نیاوردن شکر را به مرض خنازیر همانند کرده و می‌گوید: «بجا نیاوردن شکر است که به مرض خنازیر ماند. یعنی تارک شکر که چون انعطاف به‌سوی منعم حقیقی و ادا حق واجب نعمت‌های ظاهری و باطنی او که از شمار بیرون است، دریغ و مضایقه دارد، به کسی می‌ماند که به مرض خنازیر مبتلا بوده و نتواند گردن خود را به اطراف و جوانب بچرخاند و از این‌رو طریق افزایش نعمت را بر خود مسدود سازد که شکر را قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود گفته‌اند.» (همان: ۱۷)

۹-۳- همدلی

خداوند از زمانی که انسان آفرید در نهاد و سرشت او صفا، محبت، صمیمیت و حس نوع‌دوستی را قرارداد شایسته و سزاوار نیست که انسان غم برادران خویش را نخورد. خدمت به خلق، برآوردن حاجات مؤمنین، تلاش و فعالیت برای گره‌گشایی از مشکلات زندگی دیگران، از برترین عبادت‌هاست و بالاترین ثواب و فضیلت برای آن در شریعت مقدس اسلام در نظر گرفته شده است. امام محمد غزالی درباره دوستی و هم‌صحبتی می‌گوید: دنیا منزلی است از منازل راه خدای تعالی و همگان در این منزل مسافرنده و قافله مسافران چون مقصد ایشان یکی باشد جمله چون یکی باشد. باید که میان ایشان الفت و اتحاد و معاونت باشد و حق یکدیگر نگاه‌دارند و به حقوق همدیگر تعرضی نداشته باشند و کوچک‌ترین نارضایتی برای همدیگر فراهم نکنند. باکسی برادری و دوستی داشتن از بهر خدای تعالی از عبادت‌های فاضل است و از معاملات بزرگ در دین و رسول اکرم فرمود: «هرکه خدای تعالی به وی خیری خواسته باشد وی را دوستی شایسته روزی کند تا اگر خدای تعالی را فراموش کند یادش دهد و اگر یاد آورد یار وی باشد.» پس از قول پیامبر - که احسن گفتار است - بهترین دوست و هم‌نشین کسی است که یاد خدا را در دل تو زنده نگه دارد و ذکر خدا را در تو ایجاد کند. (غزالی، ج ۱: ۳۹۰). هم‌چنین رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «هیچ دو مؤمن به یکدیگر نرسد که نه یکی را از آن فایده‌های باشد در دین یعنی دوستی باید در جهت دین و

عملی مثبت برای دین در آن باشد و گفت هر که کسی را در راه خدای تعالی به برادری گیرد وی را در بهشت درجه رفیع بدهند که به هیچ عمل دیگر بدان درجه نرسد.» (همان: ۳۹۱)

نویسنده کتاب طب القلوب، سخن چینی را به بیماری بلغم تشبیه کرده است: سخن چینی هم چون بلغم هست. با این محاسبه که هر دو مستعذر و سبب تنفر مردمند و این خوی ناپسند که سبب ایجاد اختلاف و تفرقه و نزاع در میان دوستان می شود، بدون خمیرمایه دروغ و بهتان و غیبت و دورنگی و حيله و تزویر بسته نمی شود و مؤمن عاقل هرگز حرف نمّام را قبول نکرده و مورد تصدیقش قرار نمی دهد، چه سخن چین به نصّ قرآن، فاسق و حرف او غیر مقبول و مردود هست. پس کسانی که سخن دیگری را پیش تو آورد، شایسته است او را بر سوء عمل خود متنبّه سازی و از آن فعل بدش بازداری. (نقش بندی، ۱۹۸۹: ۳۸)

۴- رذایل اخلاقی

۴-۱- امل و آرزوی باطل

امل در لغت به معنی امید داشتن و آرزو و شهوت و خواهش است. طول امل و آرزو را دو سبب است. اول حب دنیا که چون کسی به شهوات و علایق آن انس گرفت و به آرزوهای باطل دل خوش کرد، همیشه می خواهد که دنیا به مراد او گردد و این همان تصوّر بقای دنیاست که باعث جمع مال و سایر اسباب دنیوی گردد و به تدریج به مرحله ای می رسد که به کلی او را از فکر بازدارد و توبه را از امروز به فردا و از جوانی به کبر سن و از کبر سن به پیری اندازد و در پیری چندان مشغول این گونه امور باشد و امروز و فردا کند تا بانگ در سرای افتد که خواجه نماند. علاج حب دنیا ایمان به خدا و روز قیامت و ایقان و ثواب و عقاب و توجه به حقارت دنیا و نفیست آخرت است که سبب دوری از امور دنیوی گردد. (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۲: ۶۳)

غزالی راه درمان امل و آرزوهای نکوهیده را قناعت دانسته و میگوید: درمان حرص و طمع دارویی است که صفت قناعت با آن به دست می آید. این دارو معجونی است از تلخی صبر، شیرینی علم و دشواری عمل و مجموع آن پنج کار است، میانه روی در معیشت، اطمینان به وعده الهی که روزی مقدر به او می رسد، شناخت عزت قناعت و خواری حرص و طمع، اقتدا به انبیا و اولیای الهی، اندیشه در آفت های مال از بیم دزدی و غارت و سلب آرامش و آسایش. (غزالی، ج ۲: ۱۶۳).

در کتاب طب القلوب نیز در نکوهش امل و آرزو سخن بسیار رفته است. چنان که آمده: بیماری طول امل است که به زخم های سودایی ماند، از این رو که هر دو صعب العلاج می باشند، طول امل، عبارت است از آرزوهای دورودراز و توقع زندگانی دنیا و باقی ماندن در آن و صاحب این صفت به واسطه اعتمادی که به ایام عمر دارد. همیشه کارش در تسویف و تأخیر بوده و روزگار خود را بیهوده باخت نموده و هر روز به امید فردا در وظایف دنیوی و دینی خود به طفره و تعلل می گذارد و تا دم مردن و معاینه حضرت قابض علیه السلام از آن غفلت و اشتباه خود تنبه نیافته و به خود نمی آید و اگر در اثر شنیدن پند و نصیحت یا هر عامل دیگر، گاهی به هوش آمده و تمایل به اصلاح پیدا کند زود شیطان جلو آمده و مشغول می شود که با هزاران نیرنگ آن را از یادش برده و اگر نتواند که او را منصرف سازد حداقل امثال همین مفهوم را القا خواهد کرد. (نقش بندی، ۱۹۸۹: ۲۹)

۴-۲- بخل

خست و ویژگی فرومایگانی است که کسی از وجود آن‌ها خیری نمی‌برد، چیزی به کسی نمی‌دهند و اگر هم بدهند، هدفی ننگین در پی آن خواهد بود. این گروه افراد پست و فرومایه و رذلی هستند که در میان جامعه زندگی می‌کنند اما معمولاً منزوی هستند چون صفت خسیسی در آن‌ها باعث می‌شود که از جامعه کناره بگیرند تا کسی چیزی از آن‌ها نخواهد. ارزش و فضیلت انسان به سود و خدمتی است که از او برای دیگران ساخته است. آن‌که زر می‌اندوزد و دلش بر احوال آدمیان نمی‌سوزد از انسانیت بی‌بهره است. عطار نیشابوری در کتاب تذکره الاولیا در مذمت صفت ناپسند بخل و توصیف انسان‌های بخیل می‌گوید: «بخل آفتی است که در راه دین و خلقی نکوهیده و خصلتی ناپسندیده و تا بنده بدان گرفتار باشد از رستگاری دور است و بخیل را سر کیسه بسته باشد و دست وی از عطا دادن بسته و درهای بهشت بسته بر وی و درمقابل سخی را سرکیسه گشاده باشد و دست‌های وی گشاده و در بهشت گشاده بر وی.» (عطار، ۱۳۷۲: ۷۷۱) امام محمد غزالی مال‌پرستی را عامل اصلی بخل دانسته و می‌گوید: «سبب بخل دوستی مال است و علاج آن به علم و عمل است، علم به شناخت آفت بخل و فایده جود بازگردد و عمل به بخشیدن تکلف تا آنگاه که طبع گردد و بخشیدن به آسانی صورت گیرد.» (غزالی، ج ۲: ۱۷۳).

غزالی کمال بخل را در خرج نکردن مال و ثروت دانسته و می‌گوید: «کمال بخل آن باشد که با حاجت مهم از خویش دریغ دارد تا اگر بیمار شود خود را علاج نکند؛ و اندر دل وی آرزوها بود، منتظر همی‌باشد تا از کسی بخواهد و از مال خویش به نتواند خرید.» (همان: ۱۷۴).

غزالی بخل را مایهٔ هلاکت انسان دانسته و در تعریف از بخل مهلک و کشنده می‌گوید: بخل مهلک است و زکات طهارت است از پلیدی بخل و مهلک بخلی است که مطاع باشد و این حیلت کردن طاعت بخل است، پس چون بخل بدین مطاع گشت هلاک تمام گشت، نجات چون یابد؟ (همان: ۱۳۱).

نقش‌بندی صفت ناپسند بخل را به سردرد همانند کرده و آن را نتیجهٔ محبت دنیا دانسته و می‌گوید: «بیماری بخل است که به شقیقه ماند که آن نوعی از دردسر است و بخل عبارت است از امساک کردن مال، در مواردی که شریعت مطهر فرمان به بذل در داده و یا این‌که عرف و عادت محل آن را اقتضا کرده باشد و بخل نتیجه محبت دنیا و از ثمرات آن است و مرد بخیل، در هر دو جهان اوضاع تلخ و زندگانی سخت و ناگوار دارد. در دنیا زندگانش زندگانی فقرا و در آخرت حسابش حساب اغنیا خواهد بود.» (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۵)

۴-۳- پر خوری

با کمی دقت پی می‌بریم که ریشه و سرچشمهٔ تمام مفاسد اخلاقی، پر خوری است؛ زیرا معده سرچشمهٔ تمام شهوت‌هاست و برآوردن تقاضای آن بدون مال و ثروت و جاه و مقام میسر نمی‌شود و اگر ثروت و مقام در وجود کسی جمع شوند، سایر آفت‌ها و اخلاق زشت را مانند تکبر و ریا و حسد و کینه و دشمنی و غیره، تولید می‌کنند. «بدان که معده حوض تن است و رگ‌ها که از وی همی‌شود به هفت اندام، چون جوی‌هاست و منبع همه شهوت‌ها معده است؛ و این غالب‌ترین شهوتی است بر آدمی. چه، آدم که از بهشت بیرون افتاد به سبب این شهوت بیوفتاد؛ و آنگاه این شهوت اصل همه شهوت‌های دیگر است، که چون شکم سیر شد، شهوت نکاح جنیدن گیرد؛ و به شهوت شکم و فرج قیام نتوان کرد الا به مال، پس شره مال پدیدار آید؛ و مال به دست نتوان آورد الا به جاه و حشمت، پس

شره جاه پدیدار آید؛ و مال و جاه نگاه نتوان داشت الا به خصومت با خلق و از آن حسد و تعصب و عداوت و کبر و ریا و کین و جدل همه پدیدار آید.» (غزالی، ج ۲: ۳۷).

بزرگان عالم اخلاق و عرفان کوشیده‌اند در این رابطه راه‌حل‌هایی ارائه نمایند، امام محمد غزالی در کیمیای سعادت، کاهش تدریجی غذا را توصیه نموده تا به این وسیله کم خوردن آسان گردد و تبدیل به عادت شود. البته توجه به آفات سیری که دل را سخت و کور گرداند و اندیشه را کند کرده و نور معرفت را می‌کشد و در مقابل فواید کم خوری و گرسنگی، چون صفای دل، رقت قلب، شفقت بر خلق، کم‌خوابی، ایثار و گذشت، درک لذت ذکر و مناجات، گشایش درهای حکمت و معرفت، فراخی روزی، تندرستی و رهایی از رنج بیماری و دارو، در حصول مقصود فوق تأثیرگذار است. شکی نیست که همه انبیا و اولیای الهی به گرسنگی اختیاری توصیه کرده و خود نیز بر آن مواظبت داشته‌اند. از این رو گفته‌اند: «الْجُوعُ طَعَامُ اللَّهِ وَ طَعَامُ الْاَوْلِيَا» (کاشفی، ۱۳۷۵: ۲۲۸) زیرا پرده غفلت به واسطه جوع اختیاری از دل برطرف می‌شود. با توجه به این که سرمایه اکثر ریاضت‌ها، گرسنگی و جوعی است که سالک به اختیار خود بدان پای بند می‌شود. صوفیه آن را موت ایض (سفید) خوانند؛ چه باطن را نورانی و تابناک می‌کند و قلب را سفید می‌گرداند.

امام محمد غزالی در ضرورت غذا خوردن با استناد به آیه قران می‌گوید: بدان که راه عبادت هم از جمله عبادات است و زاد راه هم از جمله راه است. پس هر چه راه دین را بدان حاجت بود، هم از جمله دین بود؛ و راه دین را به طعام خوردن حاجت است، که مقصود همه سالکان، دیدار حق تعالی است و تخم آن علم و عمل است و مواظبت بر علم و عمل، بی سلامت تن ممکن نیست و سلامت تن بی‌طعم و شراب، ممکن نیست، بلکه طعام خوردن، ضرورت راه دین است، پس از جمله دین باشد؛ و برای این حق تعالی گفت: «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا» (مومنون/۵۱) میان خوردن و عمل صالح جمع کرد. پس هر که طعام برای آن خورد تا وی را قوت علم و عمل باشد و قدرت رفتن راه آخرت، طعام خوردن وی عبادت بود. (غزالی، ج ۱: ۲۸۳) در جای دیگر طعام نخوردن با حرص و ولع را طعام درراه دین را دانسته و می‌گوید: «نشان آنکه طعام خوردن از راه دین بود آن باشد که به شره طعام نخورد و از حلال خورد و به قدر حاجت خورد و آداب خوردن نگاه دارد.» (همان: ۲۸۳)

مؤلف طب القلوب، غذا خوردن را باعث سلامتی روح دانسته و در اهمیت غذا خوردن می‌گوید: غذا و قوت، باعث صحت و سلامتی روح و جسم ما می‌شود؛ و در صحت بدن، فایده‌ای جز زندگانی چندروزه دنیا نیست و مفسده که بر سقم آن مترتب باشد بازماندن از لذات خبیسه جماع و غذا و امثال آن‌ها است، یا این که مرگ و انتقال از دار فنا به دار بقا است که وجود آن بر همه کس حتمی و غیرقابل علاج است، به علاوه مردن نسبت به کسی که دارای قلب سلیم و نفس مزگی هست، از محل الم و مرض و بیم و فقر و احتیاج، انتقال یافتن و در منزل راحت و صحت و امن و غنا در مرافقت ساکنان عالم قدس و محرمان خلوت‌خانه انس متمکن شدن است. (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۸۹)

۴-۴- تکبر

خودخواهی و خودبینی در طریقت و سلوک مذموم‌ترین صفتی است که سالک باید پیوسته با آن در جدال باشد و همه کوشش او باید صرف رهایی از آن گردد؛ زیرا که «غرض از همه مجاهدت‌ها و ریاضت‌ها و چله‌نشینی‌ها و خلوت‌گزیدن‌ها این است که از خودی خود برهد و به مرتبه فنا و نیستی و محو در آثار حق رسد و برای وصول به

این مقام ریاضت و مجاهدت و تزکیه نفس کافی نیست و باید این همه با عنایت حق و توجه خاص او و الطاف الهی همراه باشد.» (گوهرین، ج ۲: ۷۸)

امام محمد غزالی چون علم عالمان، زهد زاهدان و عبادت عابدان، اصل و نسب، توانگری به مال و نعمت را از اسباب کبر برشمرده است و برای درمان آن معجونی از علم و عمل را توصیه می نماید. «علمی آن است که حق تعالی را بشناسد تا بداند که کبر و عظمت جز او را شایسته نیست و خود را بشناسد که از وی حقیرتر و ذلیل تر نیست و عملی آن است که راه متواضعات در پیش گیرد در همه احوال و افعال.» (غزالی، ج ۲: ۲۴۷)

در جای دیگر در مذمت کبر می گوید: «بدان که کبر و بزرگ خویشتنی خصلتی نکوهیده است و به حقیقت خصمی است با حق - سبحانه و تعالی - که کبریا و عظمت وی را سزد و بس؛ و بدین سبب در قرآن مذمت بسیار است جبار و متکبر را، چنان که گفت: كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ و در آیات کثیره و احادیث متکثره نکوهش متکبران زیاد است. حق عز و جل فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ» هر آینه که خداوند دوست ندارد تکبر کنندگان را و آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: داخل بهشت نمی شود هر که به قدر یک دانه خردل در دل او کبر بوده باشد. (همان: ۲۴۹)

به عقیده مؤلف طب القلوب، تکبر صفتی مذموم و در حقیقت، دشمنی با حق، عزوجل است که کبریا و عظمت، شایسته اوست و بس. غرور و تکبر، زهری است که شخصیت آدمی را تباه می سازد و می گوید: «تکبر است که به مرض سپرز ماند؛ یعنی هم چنان که سپرز مبتلا را از رفتن و جست و خیز بازمی دارد، تکبر نیز متکبر را از سلوک راه سعادت و ارتقای مدارج کمال و اکتساب اخلاق حسنه و صفات مستحسنة باز خواهد داشت و این صفت از اعظم صفات رذیله است و غوائل آن بی شمار است. قطب العارفین شیخ سری سقطی فرموده: «هر معصیتی که سبب شهوت بود امید توان داشت با آمرزش و هر معصیتی که از سبب کبر بود امید نتوان داشت به آمرزش که معیت ابلیس لعین از کبر بود و ذلت آدم از شهوت.» (نقش بندی، ۱۹۸۹: ۶۳)

صاحب طب القلوب برای تکبر انواعی در نظر گرفته و می گوید: «و تکبر را انواع است، یکی تکبر بر خداوند است که شخص خود را بالاتر از آن بیند که او سبحانه را اطاعت کند مانند فرعون و امثال او و دیگر تکبر بر رسول است که پذیرفتن حرف او را بر خود ننگ داند، مانند ابوجهل و همکاران او، سوم تکبر بر سایر بندگان است و این قسم هم چند نسبت به دو قسم اول شناعت و بدیش کمتر است باز از مهلکات عظیم است.» (همان: ۲۸)

۴-۵- جاه طلبی

جاه طلبی و ریاست جویی مهم ترین و سخت ترین سد و مانع و محکم ترین بندی است در طریقت که مردان خدا با آن روبرو می شوند. سرچشمه این مرض نفسانی، خودبینی و عجب است که در آخر کار به ریاست طلبی و دعوت و شیخی و سرانجام دم از الوهیت زدن می انجامد. حب جاه در مقابل سایر امراض نفسانی ازدهایی است که نتیجه اش هلاکت سالک است و به حق آنان که دم از پیشوایی و سروری می زنند جز اسیران بیچاره ای بیش نیستند که در دام و بند دم و افسون دیگران گرفتارند و بر سالک است که با ریاضت ها و مجاهدت ها و راهنمایی های مرشدان، خود را از این ریاست های آزادی نما برهاند.

غزالی در کتاب کیمیای سعادت علاج جاه طلبی را اندیشه در آفت جاه و مقام می داند که باید در جهت حصول

آن تحمل رنج و زحمت و نیز عداوت و حسادت خلق را بکند. خاصه این که جاه زودگذر است و همچون موج دریاست که دوام ندارد و کسی که دارای بصیرت تمام باشد می‌داند که اگر مملکت روی زمین به وی دهند چون مرگ باطل شود ارزش شادی را ندارد که «هر که دل اندر جاه بست، دوستی حق تعالی از وی برفت و آن عذابی بزرگ است.» (غزالی، ج ۲: ۱۹۸)

از دیدگاه نقش‌بندی تا سالک گرفتار خودنمایی است و ترک من و ما نگفته است دچار این حب جاه و عوارض آن است. چاره‌رهایی از این بند که جز به هدر رفتن عمر عزیز و از دست دادن کمال انسانی نتیجه‌ای ندارد. فرار از اشتها و ترک آن و پناه بردن به الطاف بی‌پایان حق است؛ و می‌گوید: وسوسه حب ریاست و جاه‌طلبی است و آن یکی از بیماری‌های خطرناک دل است و آفات زیاد در بردارد، چه ریاست دوست همیشه برای تسلط یافتن بر قلوب مردم و به دام درآوردن آن‌ها و نگاه داشتن دل‌های ایشان، احتیاج به دست‌آویزهای زیاد از قبیل دروغ و تقلب و دورویی و نیرنگ و حيله و تزویر و تملق و غیره ... دارد، پس هم‌چنین کسانی هرگز مجال آن را نخواهند یافت که به فکر خدا و روز آخرت درافتند، بلکه همیشه فکر و همتشان صرفاً به سوی مردم خواهد بود (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۵۲)

۴-۶- حسادت ورزیدن

حسادت ریشه بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی است. گرفتاران حسادت دچار روحیه‌ای شکست‌خورده و افسرده می‌گردند. عقده‌حقارت می‌تواند ریشه در همین حسادت و احساس کمبودهایی داشته باشد که در دست دیگری می‌یابد.

حسادت در منابع مذهبی و ادب تعلیمی همواره نکوهیده شده است. در نظر غزالی هرکسی جایگاه خویش را با توجه به کنش و دانشی که دارد به دست می‌آورد. او در کیمیای سعادت بر این باور است که: «حسد هم از جمله مهلکات است و از کینه برمی‌خیزد و در نکوهش آن بسیار گفته‌اند، چنان‌که در حدیث شریف وارد شده "اَلْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ" حسد نیکی‌ها را نیست گرداند چنان‌که آتش هیزم را.» (غزالی، ج ۲: ۱۲۳)

«حقیقت حسد آن است که انسان از نعمت دیگران ناراحت بشود و زوال آن را بخواهد ولی در آرزوی نعمت کسی بودن بدون این که از آن کراهت داشته باشد، امری محمود و پسندیده است و در اصطلاح غبطه نامیده می‌شود.» (همان: ۱۲۵).

غزالی راه علاج حسد را در این می‌داند که «شخص بداند حسد برای او در دنیا و آخرت زیان دارد، از این جهت که در این دنیا همیشه ناراحت است به لحاظ این که خواه‌ناخواه در اطراف او افراد موفق و وجود خواهند داشت و در آخرت نیز سخت در عذاب خواهد بود. پس باید سعی کند اسباب حسد را از خود دور کند و با تواضع و ثنا و مدح و اظهار شادی به نعمت دل صاحب نعمت را به دست آورد تا او هم در مقابل به او نیکی بکند و دل او خوش گردد.» (همان: ۱۲۸)

حسد به‌عنوان یک رذیله اخلاقی و بیماری همیشه مورد توجه عالمان و عارفان بوده است و چون ایشان بیش از هر کس خطرات شوم این رذیله اخلاقی را می‌شناختند به دقت آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. نقش‌بندی معتقد است حسادت همچون بیماری سردرد است و می‌گوید: «رشد بردن است که به دردسر ماند. یعنی هم‌چون دردسر که با اغلب بیماری‌ها خواهد بود، حسد نیز، با بسیاری از امراض قلبی مانند طمع و کینه و دشمنی و

غیره وجود خواهد داشت و حسد، عبارت است از آرزو کردن زوال نعمت دیگری و آدمی را صفتی از آن ناپسندتر و دل را مرضی از آن کشنده‌تر و مریدان را عقبه‌ای در جلو از آن سخت‌تر نیست. دانشمندی گفته است، حاسد را استفاده از مردمان جز مذمت و مذلت و از ملائکه جز بغض و لعنت و در وقت مردن جز هول و شدت و در قیامت جز عذاب و فزاحت، نیست.» (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۴۹)

نقش‌بندی، مرض حسد را یک بار به دردسر و بار دیگر به مرض جگرسپاه، تشبیه کرده و در مذمت این صفت زشت و ناپسند می‌گوید: «حسد است که به مرض جگرسپاه می‌ماند در تکرار حسد قبلاً به اسم صداع و در اینجا به اسم کبدش آورده اشارت است با این که حسد هم عواقب وخیم و هم منشأهای زیاد دارد. در سوء عواقبش حضرت رسول صلی‌اله‌علیه و سلم فرموده: «حسد ایمان را فاسد می‌کند هم‌چنان‌که صبر (عصا‌هی تلخ) عسل را تباہ می‌کند» و فرمود: «حسد اعمال حسنه را می‌خورد هم‌چون آتش که همیزم را خورد» و در تعداد منشأ حسد گفته‌شده و حسد را عدوات و حب شهرت و بیم بازماندن از مقصود - و این در میان دو نفر خواهد بود که هر دو طالب یک امر باشند - و تفرز و امثال این‌ها همگی منشأ می‌باشند.» (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۴۱)

۴-۷- خشم و کینه

خشم و غضب اساس کینه و حسد است و فساد و هلاکت آدمی را به دنبال خود دارد؛ ولی درعین حال، وجود این نیرو در انسان ضروری است تا در مواقع لزوم از آن استفاده نماید. مهم آن است که در اختیار عقل و شرع باشد، نه در اختیار انسان. به همین دلیل در قران کریم، فروخوردن خشم، یکی از صفات خوب پرهیزکاران شمرده‌شده است. (آل‌عمران/۱۳۴)

پیامبر(ص) فرموده است: «هیچ جرعه‌ای نزد خداوند محبوب‌تر از جرعه خشم نیست که با فروخوردن این جرعه، دل بنده سرشار از ایمان می‌گردد. باید توجه داشت که اولاً غضب و خشم با تربیت و ریاضت تحت فرمان انسان درمی‌آید، اما تا بشریت باقی است این اوصاف هم باقی‌اند. ثانیاً صفت حلم و بردباری بهتر از فروخوردن خشم است؛ چرا که حلم از خشم جلوگیری می‌کند و نوبت به فروخوردن خشم نمی‌رسد و این حلم با تربیت قوه خشم پدید می‌آید.» (یثربی، ۱۳۸۳: ۷۷) غزالی در کیمیای سعادت عجب، مزاح، ملامت کردن و عیب‌جویی کردن و حرص بر زیادی مال و جاه را از جمله علل و اسباب خشم برشمرده است. «وی درمان خشم را در این می‌داند که در فضیلت و ثواب فروخوردن خشم اندیشه کند و با فروخوردن خشم، سیرت انبیاء را در پیش گیرد و خشنودی خدای تعالی جوید و سنت است که آن آفریده‌شده است و اگر بدین ساکن و آرام نشود با آب سرد وضو و طهارت کند که خشم از آتش است و آتش را فرونشاند جز آب.» (غزالی، ج ۲: ۱۱۷) و همچنین کینه را فرزند خشم دانسته و می‌گوید: «کینه فرزند خشم است و از آن آفت‌های بسیاری پدید می‌آید از جمله حسد، شماتت، سرزنش، حقیرشمردن دیگران، فحش، دروغ، افشای اسرار دیگران، قطع صلۀ رحم، مصاحبت و کوتاهی در ادای حق. برای درمان کینه باید به آفتهایی توجه نمود که در دین و ایمان نقصان ایجاد می‌کنند. چنان‌که رسول اکرم(ص) فرمودند: "الْمُؤْمِنُ لَيْسَ بِحَقْوَدٍ" یعنی مؤمن کینه‌ای نباشد و لذا کاری نکند که در آن معصیتی باشد و نیز خود را از احسان و نیکوکاری و پاداش بزرگی که برای صاحب عفو گذشت در نظر گرفته‌شده است محروم نسازد، بلکه سعی کند در برابر بدی، نیکی بکند که این درجه صدیقان است.» (همان: ۱۲۰)

و در ادامه غزالی خشم و غضب در نهاد آدمی را به سگ شکاری تشبیه کرده که گاهی سرکشی و گاهی نافرمانی می‌کند: «مثل غضب چون سگ شکاری است و مثل شهوت چون اسب و مثل عقل چون سوار، که اسب گاه بود که سرکش بود و گاه بود که فرمان‌بردار.» (غزالی، ج ۲: ۷)

در طب‌القلوب هم کینه‌توزی از صفات پست شمرده شده و به تعبیر نقش‌بندی، کینه‌توزی همچون بیماری برص است و می‌گوید: کینه‌توزی است که به بیماری برص (سفیدک روی پوست بدن) یا به عبارت دیگر بیماری پیس ماند. کینه از نتایج خشم است و چون آثار و علایم آن در رخسار مرد ظاهر می‌شود، از آن جهت مشابهتش به برص که آثار آن نیز بر پوست ظاهر است زیاد هست و از حقد مشقات زیاد مانند حسد، عداوت، غیبت و شادکامی و غیره تولید می‌شود و هر یک از آن‌ها آدمی را از سرحد کمال و گلشن مکارم اخلاق بازمی‌دارد. (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۲۹).

۴-۸- حرص و طمع

حرص در لغت به معنی آزمندی به زیاده‌خواهی است و آن طلب به دست آوردن نعمت و آرزوی مال فراوان و طلب است به کوشش فراوان. حرص از تعدی و افراط علاقه و تجاوز میل به امور مادی و منافع دنیوی به وجود می‌آید و از جمله صفات ناپسندی است که شدیداً مورد سرزنش و ذم قرار گرفته است. حرص دائماً در التهاب و اضطراب است و خود را به هر دری می‌زند تا به هدفش برسد اما مقصود او به هرگز دست‌یافتنی نیست.

حرص و بخل به‌عنوان یکی از رذایل اخلاقی همواره مورد مذمت قرار گرفته و نقطه مقابل قناعت محسوب می‌شود. انسان حرص هیچ‌گاه به قسمت و بهره خود راضی و قانع نیست پس همواره در رنج و دشواری خواهد برد. در کیمیای سعادت این نکته تربیتی از اهمیت زیادی برخوردار است.

غزالی در آفت حرص و طمع و فایده قناعت می‌گوید: بدان که طمع از جمله مذموم است و بیرون از مذلت - که اندر حال نقد باشد - و از خجالت - که به آخر کار باشد - چون طمع برنیاید، بسیار اخلاق از وی تولد کند، که هر که به کسی طمع کرد با وی مدهانت کند و نفاق ورزد و عبادات به ریا کند و بر استخفاف وی صبر کند و اندر باطل با وی مساعدت کند و آدمی را حرص آفریده‌اند که بدان چه دارد هرگز قناعت نکند و جز به قناعت از حرص و طمع نرهد. رسول (ص) می‌گوید: «اگر آدمی را دو وادی پر زر بود، سوم وادی خواهد و جز خاک اندرون آدمی را پر نگرداند و هر که توبه کند خدای - تعالی - وی را توبه دهد.» و گفت: «همه‌چیزی از آدمی پر گردد مگر دو چیز: امید زندگانی و دوستی مال.» و گفت: «خنک آن‌کسی که راه اسلام به وی نمودند و قدر کفایت به وی دادند و بدان قناعت کرد.» غزالی باز هم از رسول خدا نقل کرده است که «روح القدس در من دمید که هیچ بنده‌ای نمی‌میرد تا روزی وی به اتمام نرسد. از خدای تعالی بترسید و طلب دنیا به آهستگی کنید یعنی بر حرص مبالغت نکنید و گفت به آنچه داری قناعت کن تا چاق‌ترین خلق تو باشی موسی (ع) گفت یارب از بندگان تو که توانگرتر؟ گفت آنکه قناعت کند به آنچه که بدهم.» (غزالی، ج ۲: ۱۶۱) لازم به ذکر است که غزالی برای زشتی‌هایی که از حرص و طمع تولد می‌کند داستان‌ها و گفتارهای زیبا دار.

محمد نقش‌بندی در طب‌القلوب، طمع را در ردیف رذایل اخلاقی و صفات خبیثه یاد کرده و می‌گوید: «طمع است که به بادی ماند که از اعماق بدن بلند گردیده و در منافذ بدن بسته می‌شود. طمع یکی از رذایل مهلکه و صفات خبیثه است و بدی آن بالاتر از همه بدی‌ها است. چه طماع، وثوق و اعتمادش به مردم بیشتر از وثوق و

اعتماد او به خداست و اگر چنان نبودی هرگز برای به دست آوردن جیفه دنیا در برابر اشخاص که اغلب رذل و پست‌اند سر تعظیم را فرود نیاورده و دست بر سینه نمی‌ایستاد و زبان به تملق و چاپلوسی نمی‌گشاد و آبروی خود را نمی‌ریخت و از غیر خدا توقع نمی‌داشت.» (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۳۸)

۹-۴- ریا

ریا مشتق است از رؤیت و آن دیدن است و حقیقت ریا آن است که خود را به پارسایی به مردمان نمایان سازد یا خویشان را در نزد خلق آراسته کند تا به او احترام کنند و تعظیم کنند و به چشم نیکو به او بنگرند و از این جهت چیزی را که دلیل پارسایی و بزرگی در دین است به مردم عرضه می‌کند مانند این که روی زرد کند تا پندارند که شب خوابیده است و روی گرفته دارد و موی شانه نکند تا پندارند که مستغرق در دین است و از خود خبر ندارد و یا لب می‌جنباند تا پندارند که ذکر می‌گوید و یا اگر کسی از دور بیابد نماز را نیکوتر خواند و رکوع و سجود را دراز کند و صدقه در پیش مردمان دهد (غزالی، ج ۲: ۲۱۲). ریا از اوصافی است که بسیار مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است تا آنجا که در نهج‌البلاغه مولای متقیان ریاکاری و تظاهر هرچند اندک باشد شرک به شمار می‌رود. «یسیرالرباء شرک» (دستی، ۱۳۷۹: ۱۴۵) غزالی ریا ورزیدن را عامل اصلی خشم خداوند دانسته و می‌گوید: «ریا باطل کننده عبادات و سبب خشم خدای تعالی و از گناهان کبیره است و علاج آن است که انسان مضرات ریا را بشناسد و در دل خود آخرت و نعمت جاوید و منزل‌های رفیع آن را حاضر گرداند و آنچه را که به خلق تعلق دارد حقیر شمرد تا از خواری ریا نجات یافته و در پرتو تابش انوار الهی و الطاف مکاشفات ربانی که از اخلاص او در دل پدید آید باخدای انس گیرد.» (غزالی، ج ۲: ۲۱۶).

نقش‌بندی ریا و خودنمایی را به بیماری وبا همانند کرده و آن را شرک اصغر نامیده است: ریا است که به مرض وبا ماند و ریا، طلب منزلت در نزد مردم به وسیله اعمال خیر و پسندیده هست و شارع مقدس آن را شرک اصغر خوانده و فرموده است بوی بهشت از پانصد سال راه دریافته می‌شود، اما کسی که دنیا را به عمل آخرت خواسته باشد، آن را نیابد و منشأ آن قصور معرفت و ضعف ایمان است و آلا هر آن که معرفتش کامل و ایمانش قوی باشد هرگز رضامندی مردم را بر خشنودی حق سبحانه ترجیح نمی‌دهد و عبادت خود را به قصد پسندیدن یک مشت مردمی که حتی بر جز نفع و دفع ضرر از خود قادر و توانا نیستند، تباه و ناقص نمی‌گرداند و شریک در عبادت را برای خدای بی‌نظیر به نظر نمی‌آورد و خود را مورد عقاب و عذاب آخرت نمی‌سازد. (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۳۴)

۱۰-۴- عیب‌جویی و غیبت کردن

نقد و عیب‌جویی در صورتی که از سر دلسوزی و از روی آگاهی و به انگیزه اصلاح صورت پذیرد، یکی از اصلی‌ترین ابزار اصلاح شخص و جامعه به شمار می‌آید. روان‌شناسان معتقدند: «افرادی که دائماً از دیگران عیب‌جویی می‌کنند در واقع تمایلات درونی خود را به آن‌ها نسبت می‌دهند؛ یعنی خود آن‌ها همان صفات را دارند مثلاً کسانی که دیگران را دزد به حساب می‌آورند، در برخی موارد خودشان چنین تمایلاتی دارند.» (گنجی، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

غزالی عیب‌پوشی را یکی از خصلتهای نیکو برمی‌شمارد. او معتقد است که: «بر دوست است که عیوب دوستان پوشیده دارد و اگر کسی در غیب، حدیث ایشان کند جواب ندهد و چنان انگارد که وی از پس دیوار می‌شنود... و

مداهنت نکند و چون سخن گوید، بشنود و با وی خلاف و مناظره نکند و هیچ سرّ وی آشکارا نکند، اگرچه پس از وحشت (بریدن دوستی) بود که لئیم طبعی بود هیچ سرّ وی آشکارا نکند و اگر کسی بر وی قدح (بدگویی) کند با وی نگوید که رنج وی از رساننده بود و چون وی را نیکو گویند، از وی پنهان ندارد، که آن حسد بود و اگر در وی تقصیری رود گله نکند و وی را معذور دارد که اگر کسی طلب کند که در وی هیچ تقصیر نبود، هرگز نیابد و آنگاه از صحبت خلق بیوفتد.» (غزالی، ج ۳۸۰: ۱)

محمد نقش‌بندی بدگویی کردن از دیگران را به جوش آمدن خون در بدن تشبیه کرده و می‌گوید: «ذم و بد گفتن مردمان است که به جوش آمدن خون در بدن ماند. سبب کلی در انتشار آن در میان مردم فساد اخلاق و نفاق و دورنگی و عدم هماهنگی مردم با یکدیگر است. از این است که همین که چند نفر دور هم جمع شدند، به محض این که نام یکی به میان آید حس بدخواهی به غلیان آمده و بدون رعایت بر سر و پوست او می‌افتد و نگهداری زبان از بدگویی که میدان پهناور و جولانگاهی وسیع برای تک و تاز در اختیار دارد جز به اتباع صاحب شرع و سلوک جاده تقوی غیر میسر است؛ و بدگویی مردمان منحصر به زبان نیست بلکه هرچه نقص غیر را بفهماند از جنس ذم و بدگویی است خواه به قول باشد یا با اشارت یا بر فرو بنویشتن.» (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۱۷)

۴-۱۱- هوا و هوس

به عقیده امام محمد غزالی، درستی و صحت دل در آن است که «آنچه خاصیت وی است و وی را برای آن آفریده‌اند، بر وی آسان بود و آن را که طبع وی است اندر اصل فطرت، دوستدار بود؛ و این اندر دو چیز پدیدار آید، یکی اندر ارادت و یکی اندر قدرت؛ اما اندر ارادت آنکه هیچ چیز از خدای تعالی دوست‌تر ندارد، که معرفت خدای تعالی غذای دل است، چنان‌که طعام غذای تن است. هر تن که شهوت طعام از وی بشد یا ضعیف گشت، بیمار است و هر دل که محبت خدای تعالی از وی بشد یا ضعیف شد، بیمار است و برای این است که حق تعالی گفت: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ» (توبه/۲۴). گفت: اگر پدران و پسران و مال و تجارت و عشیرت و قرابت و هر چه دارید دوست‌تر همی‌دارید از خدای تعالی صبر کنید تا فرمان حق تعالی در رسد تا ببینید» (غزالی، ج ۲: ۱۹).

غزالی در جای دیگر در باره مبارزه با نفس و توصیف کسانی که راه آخرت رفته‌اند می‌گوید: «و هر چه اندر خویشتن شهوات آن دیده‌اند نفس را مخالفت کرده‌اند و چنین گفته‌اند که نفس چون شهوت خویش بیابد اندر وی بطر و غفلت و ظلمت پدید آید و بودن اندر دنیا دوست‌تر دارد و مرگ را دشمن دارد، باید که دنیا بر خویشتن تنگ گرداند تا زندان وی شود و مرگ خلاص وی بود از زندان.» (همان: ۴۹)

محمد نقش‌بندی ترک شهوات را به دارچین تشبیه کرده و می‌گوید مخالفت نفس، باعث صفای نفس و روشنی قلب و مشاهدات عالم انوار و ادراک فیوضات معنویه می‌شود: «ترک کردن شهوات‌های نفسانی است که به دارچینی ماند. ترک شهوات و مخالفت نفس، باعث صفای نفس و تلالو قلب و مشاهدات عالم انوار و ادراک فیوضات معنویه خواهد شد. پس طالب سعادت ناگزیر است از این که نفس خود را از شهوات بازکشیده و به‌ویژه محبت دنیا که رأس و رئیس کلیه خطاها است و محرک بر پیروی شهوات است از دل بیرون کند و نگذارد که زنگ بسیار از اثر پیروی هواهای نفسانی بر روی دلش اجتماع یافته و آن را فاسد گرداند چه صفا و نورانی‌تی که از دل به واسطه دنبال گرفتن شهوات و معاصی فوت شود، تدارک آن اگر متعذر نباشد در نهایت تعسر است.» (نقش‌بندی، ۱۹۸۹: ۱۱)

۵- نتیجه‌گیری

در ادبیات پربار فارسی همواره آموزه‌های اخلاقی مورد توجه نویسندگان و شاعران بوده و ادبیات ما چه نظم و چه نثر سرشار از این آموزه‌ها است. در هر عصری در بسیاری از آثار شاخص ادبی گسترش و نشر اصول اخلاقی هدف نویسندگان و شاعران بوده است. شعرا و نویسندگان همیشه به دنبال این بوده‌اند که اصول اخلاقی را به گونه‌ای خاص در آثار خود بیاورند و از این دست نمونه‌های ادبی و نوشتاری در زبان فارسی بسیار وجود دارد که امام غزالی و محمد نقش‌بندی نمونه‌هایی خاص در ادبیات فارسی ایران هستند. ادبیات فارسی، گنجینه‌ای است که تقریباً تمام فعالیت‌های عقلی و ذوقی ایرانیان را در خود جای داده است. تعالیم تربیتی نیز یکی از این مباحث است که در حوزه این فعالیت‌ها قرار می‌گیرد. درصد قابل توجهی از کتاب‌های سعادت و طب‌القلوب نقش‌بندی تعالیم اخلاقی تشکیل می‌دهد و در فرهنگ ایرانی اسلامی سابقه‌ای گسترده دارد؛ و هر کدام از اندیشمندان دنیای اسلام به گونه‌ای خاص از دیدگاه و منظری ویژه به آن نگرسته و مورد تحلیل قرار داده‌اند. یکی از راه‌های رسیدن به سعادت و کمال مطلوب برای انسان این است که باید دل خود را که در واقع حقیقت وجودی انسان است در بوتۀ ریاضت و مجاهدت قرار داده و اخلاق ناپسند را که مایه اصلی کدورت و تیرگی دل است از وی بزداید و به اخلاق حمیده و سجایای پسندیده زینت بخشید؛ بنابراین ضروری است علل پیدایش خلق و خوی ناپسند شناخته و نسخه‌های لازم برای درمان آن پیچیده شود تا دل، صفای از دست‌رفته خود را بازیابد و به تماشای جمال محبوب بنشیند که غایت وجودی اوست. غزالی در کیمیای سعادت و نقش‌بندی در طب‌القلوب اخلاقی را عرضه می‌کند که هم دینی و مذهبی و هم صبغۀ عرفانی دارد و هم جنبۀ تعلیمی و نصیحت‌گرایانه. در این مقاله پس از شرح مختصری از احوال و آثار و افکار این دو به مقایسه دیدگاه‌های اخلاقی‌شان در دو کتاب مذکور پرداخته شده و نشان داده شده است که با توجه به محتوای دو اثر، دیدگاه‌های این دو عالم اخلاق تفاوت محسوسی باهم ندارند؛ اگرچه در شیوۀ بیان آن‌ها تفاوت‌هایی هست.

۶- منابع و مأخذ

- ۱- امید، مسعود. (۱۳۸۱). درآمدی بر فلسفه اخلاق از دیدگاه متفکران مسلمان معاصر ایران، تبریز: مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز.
- ۲- انجوی شیرازی ابوالقاسم. (۱۳۵۲). تمثیل و مثل. تهران: امیرکبیر.
- ۳- آلن، گراهام. (۱۳۸۹). بینامتنیت، ترجمۀ پیام یزدان‌خواه، ج ۳، تهران: مرکز.
- ۴- باقری، خسرو. (۱۳۶۸). نگاهی دوباره به تربیت الهی، تهران: موسسه علمی فرهنگی برهان.
- ۵- دشتی، محمد. (۱۳۷۹). نهج‌البلاغه، تهران: انتشارات شاکر.
- ۶- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه فارسی، تهران: موسسه دهخدا.
- ۷- رجایی، احمدعلی. (۱۳۷۵). فرهنگ اشعار حافظ، تهران: مهارت.
- ۸- روحانی، بابا مردوخ. (۱۳۹۰). تاریخ مشاهیر کرد، ج ۲، چ ۳، تهران: سروش.
- ۹- رهبر، محمدتقی و محمدحسین رحیمیان. (۱۳۷۷). اخلاق و تربیت اسلامی، تهران: سمت.
- ۱۰- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). فرار از مدرسه، تهران: امیرکبیر.

- ۱۱- طوسی، خواجه‌نصیرالدین. (۱۳۷۳). اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی
- ۱۲- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین. (۱۳۷۲). تذکره الاولیاء، چ ۳، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوآر.
- ۱۳- عطاران، محمد. (۱۳۶۶). آراء مریبان بزرگ درباره تربیت کودک، تهران: انتشارات آموزش و پرورش.
- ۱۴- غزالی، ابو حامد. (۱۳۵۲). کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، تهران: کتابخانه مرکزی.
- ۱۵- ----- (۱۳۷۱). احیاءالعلومالدین، ترجمه مؤیدالدین خوارزمی، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۶- کاشفی، ملا حسین. (۱۳۷۵). لبالب مثنوی، تهران: اساطیر.
- ۱۷- کریستوا، ژولیا. (۱۳۸۹). فردیت اشتراکی، ترجمه مهرداد پارسا، تهران: روزبهان.
- ۱۸- گنجی، حمزه. (۱۳۸۶). روانشناسی عمومی، چ ۵، تهران: ساوالان
- ۱۹- گوهرین، سید صادق. (۱۳۷۶). شرح اصطلاحات تصوف، تهران: زوآر.
- ۲۰- لاهیجی، عبدالرزاق. (۱۳۷۲). گوهر مراد، تصحیح زین‌العابدین قربانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۱- مشرف، مریم. (۱۳۸۹). جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- ۲۲- مغنیه، شیخ محمدجواد. (۱۳۸۶). فلسفه اخلاق در اسلام، ترجمه عبدالحسین صافی، قم: دارالکتب الاسلامی.
- ۲۳- نجارزادگان، فتح‌الله. (۱۳۸۸). رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، قم: نشر معارف.
- ۲۴- نراقی، محمدمهدی. (۱۳۶۸). جامع السعادات، ج ۱، نجف: مطبعه الزهراء.
- ۲۵- ----- (۱۳۸۷). معراج السعاده، قم: آیین دانش.
- ۲۶- نقش‌بندی، علاءالدین. (۱۹۸۹). رساله طب‌القلوب، بغداد:
- ۲۷- هجویری غزنوی، علی. (۱۳۷۱). کشف‌المحجوب، چ ۲، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۲۸- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۶۸). غزالی نامه، چ ۳، تهران: مؤسسه نشر هما.
- ۲۹- یشربی، سید یحیی. (۱۳۸۳). عرفان پلی میان فرهنگ‌ها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مقالات

- ۱- پاینده، حسین. (۱۳۸۶). «رمان پسامدرن چیست؟» بررسی شیوه‌های روایت در رمان آزاده خانم و نویسنده‌اش، مجله ادب پژوهی، س ۱، ش ۲.
- ۲- پیروز، غلامرضا و علی‌اکبر خلیلی. (۱۳۸۶). راز و رازداری در عرفان مولوی، مجله تاریخ ادبیات فارسی، ش ۳/۵۹، ص ۱۶-۳۲.